

بِسْمِ اللَّهِ النُّوحِ

اندیشه‌ها و کاتب سیاسی در اسلام

و جنبش‌های برآمده از آنها



نام اثر: اندیشه‌ها و مکاتب سیاسی در اسلام و جنبش‌های برآمده از آنها

نویسنده: سعدالله زارعی

ناشر: نشر اُسوه

تایپ و صفحه‌آرایی: اعظم راستی المانی

تاریخ نشر: بهار ۱۴۰۵



فهرست؛

۴	 مقدمه
۷	 سقیفه بنی ساعده؛ خلیفه یا ولی
۱۰	 ایمان و عمل
۱۳	 اهل حدیث و اهل قیاس
۱۶	 تصوف و عرفان
۲۵	 سکولاریزم
۳۲	 گالیان
۳۷	 روافض
۴۳	 شیعه
۵۰	 امامت، عاشورا و مهدویت
۶۲	 تلاش‌های اهل بیت برای اصلاح تفکر سیاسی مسلمانان
۶۹	 نهضت ترجمه و آثار آن در تفکر سیاسی مسلمانان
۷۵	 نهضت حروفیه
۷۸	 اخوان المسلمین
۸۴	 انقلاب اسلامی ایران
۹۶	 جبهه مقاومت
۱۰۷	 منابع



مقدمه



اسلام در زمان و جغرافیایی مبعوث شد که بارزترین مختصات آن جهل، جنگ، نابرابری، ظلم و فساد بود. قرآن کریم در ترسیم این وضعیت خطاب به مردم مدینه که به صورتی اعجازگونه به اسلام درآمده بودند می‌فرماید «و کنتم علی شفا حفره من النار»، جهل در حدی بود که دست ساز انسان به معبود او تبدیل شده بود، نشانه برتری، جنگ آوری و قتل و غارت بود، زن‌ها و در واقع نیمی از جامعه، فاقد هرگونه منزلت فردی و اجتماعی بودند، دخترکان به جرم! دختر بودن حق حیات نداشتند، بخش بسیار اندکی از مردم در حالیکه هیچ فضیلتی نداشتند بر جامعه حکم می‌راندند بدون آنکه حکمرانی‌هاشان قاعده‌ای غیر از زر و زور داشته باشد، تعرض به نوامیس به سکه‌ای رایج تبدیل شده بود.

قرآن کریم پس از شرح جامعه جاهلی می‌گوید اسلام که آمد با سرعتی عجیب که خود معجزه بود، جامعه را به جایی رساند که «فاصبحتم بنعمته اخوانا» این بعثت اجتماعی اگر چه ماهیتی الهی و آسمانی داشت اما به دست همان انسان‌هایی شکل گرفت که کارگزاران و مجریان سده‌های طولانی جهل، جنگ، نابرابری، ظلم و فساد بودند!

آنچه اسلام آورد صرفاً یک سلسله احکام، فرایض، سنن و توصیه نبود که هر کدام به اقتضای شرایط اجتماعی از سوی رسول مکرم بیان شده باشند بلکه بر اساس یک چارچوب نگرشی و جهان بینی قرار داشت و در کار ساخت

«جهانی دیگر» بود و در دوره‌ای بسیار کوتاه جهانی دیگر هم ساخت، بعضی مستشرقین مغرض تلاش کرده‌اند تا اسلام را مذهبی برخاسته از مجموعه‌ای آموزه‌ها که با منشاهای مختلف شکل گرفته شده جلوه دهنده و نه دینی با تمایزات متعدد و مشخص با مذاهب و مواریث بشری تا اینکه در میان مسلمین افرادی پیدا شده‌اند که آموزه‌های اسلامی را نه یک پیکره‌ی واحد بلکه مجموعه‌ای از ارا، رویه‌ها، تعلیمات، پیامدهای متناقض و در مواردی نارسا خوانده‌اند و این سؤال را بی‌پاسخ گذاشته‌اند که اگر این گونه بود چرا در طول زمان و در مواجهه با نهضت‌های نو به نو فکری بشر میدان تهی نکرده است؟ در همین تاریخ ۳۰۰ ساله اخیر ده‌ها نهضت فکری پدید آمده‌اند که پس از دوره‌ای به تاریخ پیوسته و از صحنه اجتماعی کنار رفته‌اند، چرا اسلام به این سرنوشت دچار نشده و هنوز پس از ۱۴۶۰ سال بعثت منشا بزرگترین، متداوم‌ترین و پر طرفدار انقلاب سیاسی، اجتماعی جهان است

گروه دیگر از نخبگان مذهبی در جهان اسلام - اعم از اهل سنت و شیعیان - وجود دارند که اسلام را صرفاً یک سلسله احکام و سنن دانسته و توجه به آن به عنوان یک «سامانه‌ی جامع فکری» ندارند.

در میان نخبگان جهان اسلام افرادی مدعی هستند آنچه پیامبر عظیم‌الشان صلوات الله علیه و آله در دوره مکه و در دوره مدینه بیان داشته و یا انجام داده است را باید در بیان احکام و مسایل اخلاقی آمده، شریعت بوده و پیروی از آن‌ها فریضه است و آنچه در ساخت نظامات و روابط اجتماعی آمده طریقت است و به زمان و مکان حضور پیامبر باز می‌گردد و البته به عنوان صلاح‌حدید

و تشخیص و دستور پیامبر در آن زمان و برای همان مردم «واجب الاطاعه» بوده است و در دوره‌های بعدی جزء «اختیارات» مسلمانان بوده و عقل آن‌ها اقتضا می‌کند در زمان خویشتن زندگی کرده و راه حل مسائل اجتماعی را در شور و شوری خود مدار بیابند.

ما در این مقاله درصدد هستیم تا از یک سو نظام‌مند بودن اسلام و از دیگر سو نحله‌ها و جنبش‌های مختلفی که در اسلام و بخصوص در دوره معاصر پدید آمده‌اند را به نحوی که با حوصله و دلمشغولی «مخاطب خاص» سازگار باشد، معرفی نماییم.

۱- سقیفه بنی ساعده؛ خلیفه یا ولی



با رحلت جانگداز رسول خدا صلوات‌الله‌علیه و آله مهمترین مسئله، تداوم راه نورانی ایشان بود و به همین جهت تعدادی از چهره‌های شاخص در محلی نزدیک مسجد پیامبر جمع شدند تا پیش از آنکه جسم مبارک پیامبر به خاک سپرده شود، جانشینی برای پیامبر انتخاب نمایند. در این میان طبعاً باید سؤالات پیرامون این دو موضوع قرار می‌گرفت؛ آیا خداوند متعال که پیامبرش را تعیین کرده است، برای پس از ایشان فردی را چه به صورت نص و چه به صورت بیان خصوصیت تعیین کرده یا نه؟ و دیگر اینکه آیا پیامبر خدا فردی را تعیین کرده و یا ملاک‌هایی را بیان کرده است یا نه؟ اما این سؤالات جای خود را به سؤالی دیگر داد؛ چه فردی در میان مسلمانان از «پذیریش» بیشتری برخوردار می‌باشد؟ چهره‌های شاخصی که در «سقیفه بنی ساعده» جمع شده بودند در نهایت فردی را از میان خود انتخاب کردند تا «خلیفه رسول خدا» شود پس از آن پاسخ کسانی که در سقیفه نبودند یا مانند سران «انصار» در انتخاب شرکت داده نشدند این عبارات بود؛ «اضطرار» و «ترس از بروز اختلاف میان جامعه اسلامی» و «نگرانی از تعرض کفار به دولت نوپای اسلام». اما قابل پیش بینی بود که این همه عجله و اجماع ناقص و کنار گذاشته شدن هر آنچه در این باب از رسول خدا صلوات‌الله‌علیه شنیده شده بود، خود به دودستگی بزرگی منجر می‌شد و چه زود بود که امت پیامبر با این سرعت دچار اختلاف شوند.

عده‌ای از شخصیت‌های نامی و جمعیت بزرگی از مردم به این «ابتکار اصحاب سقیفه» اعتراض داشتند و این اعتراض بیش از آنکه متوجه صحابی انتخاب شده پیامبر باشد، متوجه نادیده گرفتن نظرات اعلامی پیامبر درباره وصی او بود. زمان چندانی از آخرین سخنان پیامبر در این باب در روز ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجرت نگذشته بود، دقیقاً دو ماه! پیش از آن نیز در اشارات وحی و در سخنان و سیره رسول خدا خطوطی روشن بیان شده بود آیات انذار، ولایت، تطهیر، کمال، مباحله و روایات منزلت شاخص‌ها و حتی فرد را مشخص کرده بودند و مخالفان شورای سقیفه به آن استدلال می‌کردند، پاسخ این بود که اضطراری در این انتخاب بوده است و پس از آن مخالفت با انتخاب مسلمانان «فتنه» خوانده می‌شد و لذا در صدد برآمدند با شمشیر مانع آن گردند.

شورای سقیفه در واقع یک مبنای عقیدتی داشت و این مبنا تا آخرین زمانی که در میان مسلمانان «خلافت» جریان داشت پابرجا ماند و پس از آن هم در مجادلات کلامی به آن استناد شد و تا امروز جریان دارد. شورای سقیفه بر این اساس استوار شد که حکومت یک موضوع «عرفی» است و چون ناظر به اداره عمومی مسلمانان می‌باشد، نحوه شکل‌گیری آن به مردم در هر زمان سپرده شده است در عین حال چون تفرقه سبب ویرانی جامعه مسلمانان و اغتشاش در داخل می‌شود، حکومت از هر طریقی که شکل بگیرد ولو با آموزه‌های شریعت و نصوص سازگار نباشد، «واجب الاتباع» بوده و مخالفت با آن «حرمت شرعی» دارد.

بسیاری از متفکران مسلمانان از کنار این سؤال مهم عبور کرده‌اند که چگونه حکومتی چنین واجد تبعیتی چنان می‌شود. البته از همان آغاز برای آنکه چنین تزاممی پیش نیاید، جمعی از صحابه و طبعاً جمعیتی از مسلمانان، حکومت را الهی و نه عرفی دانسته و تبعیت از آن را از این حیث که مجرای شریعت و زمامداری اسلام است، واجب می‌شمردند. این جریان فکری تا امروز نه تنها استمرار دارد بلکه گسترده ترهم شده و امروزه بخش بزرگی از جمعیت، جغرافیا و حوزه فکری مسلمانان را شامل می‌شود. البته این جریان بزرگ اسلامی که ذیل عنوان «شیعیان» خطاب می‌شوند و آن جریان دیگر که ذیل عنوان «اهل سنت» خوانده می‌شوند در دو چیز اساسی با یکدیگر «اشتراک نظر» دارند، اول اینکه لاجرم به حکومت نیاز است و هر حکومتی بر هرج و مرج ترجیح دارد و دیگر اینکه مسلمانان در برابر کفار و متجاوزان باید وحدت صفوف و وحدت عمل داشته باشند و مانع رخنه آنان در میان خود گردند.

۲- ایمان و عمل

براساس آموزه‌های قرآن کریم؛ «ایمان» و «عمل صالح» لازمه اتصاف فرد به «مومن» است نه ایمان بدون عمل صالح سبب سعادت می‌شود و نه عمل صالح بدون ایمان راه به جایی می‌برد. در آغاز دوره سیاه حکومت بنی‌امیه کسانی که پیمان خود با امیرالمومنین علیه‌السلام را شکسته بودند و نیز قاسطین که با او به جنگ برخاسته و خلافت او را نپذیرفته بودند برای آنکه روی زشتی اعمال خود بپوشانند مدعی شدند ایمان اقرار به زبان است و عمل ناصواب لطمه‌ای به ایمان او نمی‌زند، این گروه بعداً با تطبیق دادن با آیه ۱۰۶ سوره توبه «مرجئه» خوانده شدند.

در واقع مرجئه یک گروه سیاسی بودند که پس از شهادت امام علی ابن ابی طالب علیه‌السلام برای تقرب به حاکمان پس از ایشان و بهره‌مندی از مواهب مادی به توجیه اعمال گناه‌آلود حاکمان روی آوردند. در واقع مرجئه فرصتی برای لاابالی‌گری و بی‌دینی ایجاد کردند و فاسدان نیز راه حلی برای گناه کردن یافتند. عقاید مرجئه به آنان کمک می‌کرد تا گناهانشان را توجیه کنند. مرجئه در واقع باب جرات بر خداوند و ارتکاب گناهان کبیره را باز کردند، به تایید مجرمان پرداختند، راه را برای ظالمان گشودند و در سخنان‌شان منکر عذاب و عقاب شدند.

مرجئه بر خلاف معتزله که در تحقق وعیدهای الهی مبالغه می‌کردند، در اثبات وعده بخشش خداوند زیاده روی می‌کردند. آنان معتقد بودند اهل ارتکاب به گناهان اعم از آنکه صغیره باشد یا کبیره، اگر مسلمان باشد، غفران وعده داده شده به گناهکاران، آنان را نیز شامل می‌شود. آنان معتقد بودند درباره حکم مرتکب گناه کبیره مثل قتل انسان‌ها باید تا روز قیامت صبر کرد و از اتصاف آن‌ها به کفر و فسق خودداری کرد. آنان مدعی بودند همانگونه که انجام واجبات و ترک محرمات برای کافر فایده‌ای ندارد، ترک واجبات و انجام محرمات نیز زیانی به ایمان نمی‌رساند. آنان برای توجیه به کارگیری مسیحیان و یهودیان در دستگاه بنی‌امیه می‌گفتند هر مسیحی و یهودی که در کشور اسلامی زندگی می‌کند ولو کفر گو باشد، ولی خداست و اهل بهشت است. ابن حزم در کتاب «الفصل فی الملل و النحل» (ج ۳ ص ۲۲۷ به بعد) به‌طور نسبتاً مشروح عقاید و دسته‌های مرجئه را توضیح داده است.

مرجئه در توجیه عقاید باطل خود به آیه ۱۱۱ طوره مبارکه اعراف (قالو ارجه واخاه) استناد می‌کردند و حال آنکه این عبارت اطرافیان فرعون بود. نامیده شدن آنان به این عنوان از همین استناد پیدا شده است. ارجاء از یک سو به معنای تاخیر انداختن است که با عقاید آنها مبنی بر به تعویق انداختن داوری درباره مرتکبان کبیره تا روز قیامت تناسب دارد و از سوی دیگر با ارجاء به معنای امید در عقاید این گروه که امید به رستگاری مرتکب کبیره و یا رها کنندگان عمل همخوانی دارد.

مرجئه پنج فرقه داشت که یکی از دیگری منحرف‌تر بود؛ اصحاب یونس نمیری (یونسیه)، پیروان عبیدابن مهران کوفی (عبیدیه)، اصحاب غسان کوفی (غسانیه) اصحاب ابی ثوبان (ثوبانیه) و اصحاب ابی معاذ تومنی (تومنیه) این تعدد ناشی از اختلاف عقاید نبود بلکه فرقه‌سازی‌های سودجویانه برای تقرب به خلفای جور بوده است.

مرجئه البته از حیث تشخیص و جزیت به تاریخ پیوسته و اگر عقاید باطل آنان هم اینک از رواج افتاده بود ما از بیان آنچه نوشتیم، خودداری می‌کردیم. واقعیت این است که امروز هم بخش بزرگی از مسلمانان در برابر ظلم و فساد حاکمان فاسق و وابستگان به کفار یهودی و مسیحی سکوت می‌کنند و حتی به آنان اعانه می‌نمایند در عین حال خود را شایسته مغفرت و رحمت خداوندی می‌دانند. در کنار این گروه بزرگ، گروه دیگری هستند که ایمان‌های راسخی داشته و در مقابل صفوف کفار و منافقان، بنیان مرصوص هستند. جمهوری اسلامی ایران، حماس فلسطین، حزب‌الله لبنان و انصاراله یمن از این گروه هستند. مرجئه، اگر در عنوان به تاریخ پیوسته اما در رفتار؛ به تکرار خود را باز تولید کرده و به زمانه ما رسیده است.

۳- اهل حدیث و اهل قیاس



در حدیث معتبر آمده است که خداوند متعال برای هدایت بشر پیامبری بیرونی و پیامبری درونی قرار داده است و پیامبر درونی که «عقل» در برابر جهل می‌باشد، به عدد نفوس انسان‌ها متعدد می‌باشد اما این عقل که قدرت تشخیص است به دلیل آنکه به آموزه‌های وحیانی مجهز می‌باشد در مبانی و اصول به وحی می‌رسد و از این رو در کنار پیامبر بیرون و کتاب منزل معتبر شمرده شده و اگر این نبود اعتبار بخشی به آن در کنار اعتبار قطعی پیامبر و قرآن معنا و مفهوم پیدا نمی‌کرد.

خود این پیچدگی نوعی استبعاد را نزد طائفه‌ای بزرگ از پیروان اسلام شکل میداد و از این رو استفاده از عقل در امور جاری انسان‌ها پذیرفته می‌شد اما دخالت آن در ادراک و فهم مقاصد دین و پاسخ به نیازهای دینی مردود شمرده می‌شد. این دسته‌بندی که از همان قرن اول شروع شده بود، در قرن دوم به اوج خود رسید و حاصل آن پدید آمدن دو دسته متخاصم ذیل عناوین «اشاعره» و «معتزله» بود.

اشاعره اهل حدیث خوانده می‌شدند. آنها بر اساس احادیث فتوا می‌دادند و آنجا که به حدیثی دست نمی‌یافتند متوقف می‌گردیدند این‌ها در مدینه بودند و از این رو در جهان اسلام از اعتبار بیشتری برخوردار شدند. در مقابل آنان

معتزله و به عبارتی اهل نظر قرار داشتند که عمدتاً در کوفه برای صدور حکم و فتوا به اندیشه و قیاس روی آوردند.

این‌ها معتقد بودند شریعت برای به دست آوردن بعضی مصلحت‌هاست از این رو این مصلحت‌ها را یکی از ادله حکم شرعی می‌گرفتند و اگر در کتاب و سنت دلیلی برای آن نمی‌یافتند بر اساس آن مصلحت، قیاس و حکم می‌کردند. البته این دسته اگر چه در مقابل فقهای اهل مدینه در اقلیت بودند اما به واسطه جانبداری حکومت عباسی از آن‌ها جایگاه مهمی در جهان اسلام پیدا کردند. اختلافات بین این دو دسته از فقهای مسلمان ابتدا تنها جنبه علمی داشت اما با گذشت زمان رنگ تعصب و سیاست به خود گرفته و منشاء بروز فتاوای تکفیر و درگیری‌های فرقه‌ای شدند. این دو جریان استمرار پیدا کردند و امروز هم در میان حنبلی‌ها و مالکی‌ها از یک سو و حنفی‌ها و شافعی‌ها از سوی دیگر استمرار پیدا کرده است. از دل برخی از فرقه‌های اشاعره گروه‌های تندرو مذهبی پدید آمدند که در همین دهه‌های اخیر شاهد اقدامات خسونت آمیز آنان بوده ایم.

در منازعه میان دو طایفه فکری اشاعره و معتزله که از زمان حیات امام جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام به مرور گسترش پیدا کرد، ائمه شیعه نگرش سومی داشته و یک جریان مستقل بودند. ائمه شیعه معتقد بودند تا جایی که حدیث قطعی الصدور و یا آیه‌ای وجود دارد نوبت به عقل نمی‌رسد ولی آنجا که آیه و حدیثی وجود ندارد عقل مستفاد از شریعت گره گشاست و پاسخ‌های آن حجیت دارد. ائمه شیعه معتقد بودند پایه‌های هر استنتاج عقلانی باید در

قرآن و حدیث باشد. با این وصف دامنه تصرفات و استنتاج‌های عقلانی تحت کنترل شریعت قرار می‌گرفت کما اینکه حجیت احادیث منوط به صحت آن‌ها و اعتبار راویان بود بر این اساس روش افراط گرایانه اهل حدیث تحت کنترل تتبعات انطباقی قرار می‌گرفت.

دامنه مباحث میان اشعریون و اعتزالیون به مرور به حوزه‌های دیگر کشیده می‌شد که یکی از آنها بحث جبر و اختیار بود عده‌ای از فقها بر جبر تکیه کرده و معتقد بودند هر کاری از انسان مؤمن و کافر سر می‌زند تقدیری است که خداوند در متن خلقت آن‌ها قرار داده است و انسان در سرشت و سرنوشت خود اختیاری ندارد. در مقابل عده‌ای دیگر منکر مطلق جبر شده و معتقد بودند هر آنچه از انسان سر می‌زند با اختیار او صورت گرفته و هیچ عامل دیگری در آن موثر نیست. کما اینکه در بحث حدوث و قدم خلقت هم پیش آمد و به بحث حدوث و قدم قرآن نیز کشیده شد.

بروز مباحث جدلی میان فقها و متکلمین اسلامی چندان عجیب و غیرمنتظره نبود اما این مباحث گاهی در یک بستر غیرطبیعی و شکلی هدمند و سیاسی پیدا می‌کرد. در میان این اختلافات کلامی؛ دولت‌های ظالمی که به نام مسلمین و اسلام بر آن‌ها حکومت می‌کردند، برای دور ماندن از اعتراضات و انتقادات فقها، گروهی را مورد حمایت قرار داده و به میدان تقابل با گروه‌های دیگر می‌فرستادند.

۴- تصوف و عرفان

عرفان را معرفت قلبی نسبت به حقایق الهی معنا کرده‌اند و منظور این است که معارف الهی با استدلال‌های عقلی و محوریت عقل به دست نمی‌آید و لذا گفته‌اند پای استدلالیان چوبین بود، پای چوبین سخت بی‌تمکین بود. عرفان در جنبه فرهنگی و در جنبه اجتماعی نمود یافته است. نمود فرهنگی آن «عارف» و نمود اجتماعی آن «صوفی» است. عرفان به‌عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است؛ یک بخش «عرفان نظری» و یک بخش «عرفان عملی»، در بعد عملی، عرفان جنبه اجتماعی به خود می‌گیرد و با «خلق» در می‌آمیزد و حال آنکه در بخش علمی جنبه باطنی به خود گرفته و از خلق فاصله می‌گیرد. عارف معتقد است جز خدا هر چه هست «نمود» است، بود فقط خداست. آنان معتقدند رسیدن به این مرحله کار عقل و اندیشه نیست، کار دل و مجاهده و سیر و سلوک است. عرفا مدعی‌اند سخنی ما و رای اسلام نداشته و تنها حقایق اسلام را بهتر از دیگران کشف کرده‌اند.

درباره عرفا در میان اندیشمندان مسلمانان دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است؛ گروهی از محدثان و فقها گفته‌اند عرفا پایبند به اسلام نیستند و استنادشان به قرآن و سنت عوام فریبی است. گروهی دیگر از آنان گفته‌اند عرفان و تصوف به اسلام ربط نداشته، نهضتی بوده که از ناحیه ملل غیرعرب لباسی اسلامی به تن کرده اما در پوشش معنویت درصدد لطمه زدن به اسلام و

عرب است. گروهی دیگر اصل عرفان را رد نکرده‌اند اما گفته‌اند آنجا که جنبه فرقه‌ای به خود می‌گیرد، بدعت‌ها و انحرافات پدید می‌آورد. بعضی هم عقیده دارند عرفان چه نظری و چه عملی، مایه‌های اولی خود را از اسلام گرفته است. در یک حکم کلی می‌توان گفت عرفا و متصوفه که بعد از قرن دوم با افراط در «زهد اسلامی» پدید آمد، یک انشعاب مذهبی نیست چرا که در همه فرق و مذاهب اسلامی حضور دارد. امروز می‌توان از شبه قاره تا آفریقا نحله‌های مختلف عرفانی را مشاهده کرد. در مورد زمان پیدایی این نحله، «ابوالقاسم قشیری» که خود از مشاهیر آن می‌باشد نسب عرفان را به ابوهاشم کوفی، استاد صفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ ق) رسانده است.

در کتب تاریخی، مشایخ عرفان و تصوف از قرن دوم با نام «حسن بصری» شروع کرده و تا قرن نهم با نام «شیخ نعمت اله ولی» برشمرده شده‌اند. برجسته‌ترین آنها ابراهیم ادهم بلخی، بایزید بسطامی، جنید بغدادی نهاوندی، حسین ابن منصور بیضایی، ابوطالب مکی، ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر نیشابوری، خواجه عبدالله انصاری، ابوحامد محمد غزالی طوسی، عین القضاه، سنایی غزنوی، احمد جامی، عبدالقادر گیلانی، شیخ نجم الدین کبری خوارزمی، فریدالدین عطار نیشابوری، شیخ شهاب الدین سهروردی (نه شیخ اشراق)، شیخ مصلح الدین سعدی، ابن الفارض مصری، محی الدین ابن عربی اندلسی، صدر الدین محمد قونوی، جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، فخرالدین عراقی، عبدالرزاق کاشانی، شیخ محمد شبستری، سید حیدر آملی، عبدالکریم جبلی و

شیخ نعمت اله ولی می‌باشند. مرور این اسامی به خوبی نشان می‌دهد عرفان در معنایی که ذکر شد تا چه اندازه تشکیکی و طور به طور است به همین جهت قضاوت و داوری واحدی در مورد عرفان، سرچشمه‌ها و نسبت آن با شریعت وجود ندارد. آنانکه با عرفان در معنای مالوف آن مخالفت می‌کنند، لزوماً با همه این نام‌آوران عرفان مخالف نیستند کما اینکه موافقان هم موافق افکار عرفانی همه این نامداران نیستند. پس به سختی می‌توان درباره این موضوع سخن یکپارچه و قاطعی بیان کرد. شیخ ابوعلی سینا درباره مقامات عارفان گفته است «همت‌های عارفان گوناگون است و این اختلاف بر اثر اختلاف خواطر آنان است و این به حکم آن است که امور عبرت انگیز نزد آنان متفاوت است. شاید برای یک عارف فرق نکند که سخت و زاهدانه زندگی کند و یا در رفاه و آسایش باشد.»

ماجرای تصوف نسبت به عرفان تا حدی متفاوت می‌باشد. تصوف بر خلاف عرفان در زمان کوتاهی تبدیل به یک نحله فکری شد در حالیکه عرفان صرفاً نوعی سلوک معنوی است. از «بایزید بسطامی» پرسیدند نشانه عارف چیست؟ گفت «این است که در یاد خدا تنبلی و سستی نکند و از ادا کردن حق او ملول نشود و با غیر او انس نگیرد.» (شطیحات الصوفیه، ص ۱۶۵)

در تعریف «تصوف» برخی گفته‌اند «تصوف همراهی با معشوق و دوری از معهود (غیرمعشوق مأنوس) است». بعضی گفته‌اند «تصوف واگذار کردن امور

پوشیده و پنهان به خداوند گرداننده قلب هاست». برخی هم گفته‌اند «تصوف آن است که از پنهانی در آیی و به سمت بر چیدن حجاب‌ها پیش بروی». از این تعاریف که عبور کنیم از نیمه قرن دوم یعنی در پایان دوره بنی‌امیه و آغاز دوره بنی‌عباس که دوره پیدایی مذاهب چهارگانه اهل سنت و پویایی مذهب شیعه به رهبری امام جعفر ابن محمد الصادق علیه‌السلام است، صوفیه کار خود را آغاز کرد. این گروه مدعی پیروی از اهل بیت پیامبر بودند در حالیکه افکار آنها در مسایل اصلی از سوی پیشوای اهل بیت رد می‌شد. مهمترین نکته در صوفیه این بود که آنان رابطه ایمان و عمل صالح را تضعیف می‌کردند. درباره آیات و احادیث نبوی و علوی به تفسیر آلوده به رأی روی می‌آوردند و معتقد بودند این آیات و روایات باطنی دارند که باید تابع آن بود و این باطن را به دلخواه خود تفسیر می‌کردند آنان مفاهیم را می‌گرفتند و بعد آنگونه که می‌پسندیدند درباره آن حرف می‌زدند. یکی از مفاهیمی که صوفیه از آن بسیار بهره برداری می‌کند و به آن قالب‌های مخصوص به خود می‌دهد، «زهد» است.

زهد به معنای اجتناب از دنیا در رأی و عمل متصوفه، باطنی‌گرایی و دوری از جامعه و بی‌اعتنایی به اصل و ظاهر آیات و احکام است. آنان می‌گویند ابوتراب (اشاره به حدیث پیامبر در این مورد) در زهد برای صوفیه قطبیت دارد و حال آنکه امام علی علیه‌السلام در سیره‌اش هیچگاه مردم را به دوری از جامعه و گوشه‌گیری دعوت نکرد و خود نیز اینگونه نبود. امام حفظ سنت را همانگونه که بود و اجرای شریعت را وظیفه خود می‌دانست. صوفیه به پشیمینه پوشی امام

علی استناد کرده و او را پیشوای خود در زهد می‌دانستند در حالیکه امام علی به غیر از زندگی زاهدانه در رسیدگی به مسایل اجتماعی و سیاسی هم بسیار فعال بود. برخی از مستشرقین و پاره‌ای از علمای اهل سنت ضمن یادآوری عقاید صوفیه آنان را یک فرقه در شیعه معرفی کرده‌اند و حال آنکه امروز صوفیه در اهل سنت و مذاهب امام ابوحنیفه، امام مالک و امام ادریس پیروان بسیار بیشتری دارد. بعضی ظواهر اعتقادات صوفیه با شیعه همخوانی دارد اما باطن اعتقادات به هیچ وجه یکی نیست. شیعه در بحث امامت معتقد است پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه و آله ۱۲ نفر امام را معرفی کرده و نام آنان از آن زمان مشخص بوده اما صوفیه متوقف در این عدد نیست و معتقد است قطب الاقطاب یعنی امامت معنوی کبری در بین غیراهل بیت نیز خواهد بود. این امامت معنوی از طریق خود پیامبر برایشان گشایش حاصل شده است و سپس برای سیر و سلوک با اساتیدی همراه شدند. آنان مقام عظیم ائمه علیهم السلام را به «بزرگان اهل خرقه» تنزل داده‌اند.

میان افکار و روش صوفیه با شیعه اختلافات زیادی وجود دارد که پاره‌ای از آن‌ها از این قرار است:

۱۳/۱- ائمه شیعه به عقل‌گرایی و استقلال رای در چارچوب احکام شریعت شناخته می‌شوند و حال آنکه صوفیه معتقد است در معرفت بالله، عقل و اندیشه جایگاهی ندارد. صوفیه اصولاً با ادله کار نمی‌کند.

۱۳/۲- در عقیده صوفی مفهومی تحت عنوان «قطب» پدید آمده که قطب همان نقش امام معصوم شیعه دارد و بدون آنکه ضرورتاً از امام معصوم تبعیت کند، مستقیماً بوسیله پیامبر هدایت شده و مأموریت دارد. در حالیکه شیعه معتقد است ائمه اثنی عشر تنها واسطه‌های پیامبر با مردم هستند و فقها از سوی امام معصوم نیابت دارند و احکام‌شان در چارچوب شریعت (با اتباع از کتاب، سنت، عقل و اجماع) اطاعت می‌شود.

۱۳/۳- موضوع زهد در نزد شیعه اولاً وابسته به وضع جامعه در هر زمان است و ثانیاً توأم با دوری از خلق و فرار از مسئولیت‌های اجتماعی نیست. در حالیکه زهد در نزد صوفیه در هر شرایطی تنها یک شکل دارد و آن ژنده پوشی و عزلت‌گزینی است. از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود «شیعیان ما را در سه موقعیت امتحان کنید، در وقت نماز که چگونه مراقب اوقات نماز هستند، چگونه اسرار خود را نزد دشمنان ما حفظ می‌کنند و چگونه با مال خود به برادران خود نیکی می‌کنند.» (الاثنی عشریه فی المواعظ العددیه ص ۷۲)

۱۳/۴- صوفیه آنچه به‌عنوان افکار خود رواج دادند را از آموزه‌های سیره اهل بیت علیهم السلام برداشت کردند این در حالی است که امام صادق علیه‌السلام در مواجهه با عده‌ای که زاهد خوانده می‌شدند آنان را مورد خطاب قرار داد «دلیل‌های خود را ذکر کنید» آنان آنچه را از آیات قرآن براساس شیوه خود برداشت کرده بودند بدون آنکه به ناسخ و منسوخ آیات توجه کنند، بیان کردند. امام فرمودند احادیث پیامبر نیز مانند آیات ناسخ و منسوخ دارند و شما به

خاطر ندانستن گرفتار شده‌اید. امام به آنان فرمود اگر شما براساس برداشت خود از آیه و یوثرئون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة بخواید به همین کیفیت زهد بورزید و دیگران را هم به آن فرا بخوانید، اگر همه مردم چنانکه شما می‌خواهید زاهد باشند و نیاز به کالای دیگران نداشته باشند، پس کفاره‌های قسم و نذر و صدقه‌های واجب شتر، گوسفند، گاو و چیزهای دیگر که که زکات دارند به چه کسی داده شود. در نهایت فرمودندای جماعت! خود را به همان ترتیبی که خدا برای مومنان قرار داده، پرورش دهید. به همان امر و نهی خدا بسنده کنید. در مسایلی که در آن شک دارید و به آن دانا نیستید، وارد نشوید و علم را به اهل آن واگذار کنید. (تحف العقول ص ۳۲۹)

۱۳/۵- یکی از تفاوت‌های شیعه و صوفیه در مراجعه به آیات و روایات بود. شیعیان به آیات محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص و عام و روایات به همین ترتیب عقیده دارند و از طریق ائمه تفصیل آیات و روایات را در می‌یابند و میان آنان دست به انتخاب نمی‌زنند و برداشت خود را مقدم بر آیات نمی‌کنند در حالیکه صوفیه برداشت خود را که پایه در مبانی و عقایدشان داشت بر آیات و روایات حاکم می‌کردند. امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم فرموده‌اند یعنی کاری کنیم که همیشه در راهی باشیم که ما را به محبت و دین تو برساند و نگذارد دنباله رو میل و هوس و نظرات خودمان باشیم که اگر چنین باشد به هلاکت و تباهی کشیده خواهیم شد. (معانی الاخبار ص ۳۳ ح ۴)

۱۳/۶- شیعه به نص آیات و روایات و آنچه مقتضای آن می‌باشد، مقید است در حالیکه صوفیه معتقد به معانی باطنی است و به ظاهر و نصوص آیات و روایات پایبند نیست.

۱۳/۷- در بحث ضرورت امامت که مهمترین رکن اعتقادات شیعه می‌باشد. شیعه معتقد است «برای آفریدگان حد و حدودی گذاشته شده و به آنها دستور داده شده از آن حدود تجاوز نکنند چرا که موجب فساد و تباهی می‌شود ولی آفریدگان این حدود را رعایت نمی‌کنند مگر آنکه شخص قابل اعتمادی آنان را سرپرستی کند. اگر پیشوایی قابل اعتماد و امانت‌دار برای مردم تعیین نشود، امت از هم می‌پاشد و دین نابود می‌شود.» (علل الشرایع ج ۱ ص ۲۹۵ ح ۹) صوفیه معتقد است امامت یک امر باطنی است و افراد با عنایت خدا و رسول به یکباره به مرتبه‌ای می‌رسند که حقایق را تشخیص می‌دهند و این امر ممکن است در خواب هم اتفاق بیفتد و این در هر زمانی ممکن است و آن‌انکه ائمه اثنی عشر هستند بخشی از این برانگیختگان هستند. آنان در مسئله ولایت دیدگاهی دارند با عنوان ولایت در علم، ولایت در حکومت و یا خلافت در حکومت و باور دارند که امیرالمومنین علیه‌السلام تنها دارای ولایت اولی می‌باشد.» (امام صادق و مذاهب اهل سنت ج ۷ ص ۱۴۲)

۱۳/۸- صوفیه در زمانی که پدید آمدند با توجه به محبوبیت امام صادق علیه‌السلام خود را دوستدار ایشان معرفی می‌کردند و البته نمی‌گویم دوستدار نبودند اما به جز بعضی از ظواهر از سیره علمی ایشان پیروی نمی‌کردند. اهل بیت در زندگی روزمره‌شان براساس ایمان و قرآن عمل

می‌کردند و با زهدی که داشتند خود را برای به دوش کشیدن مسئولیت‌های بزرگ اجتماعی آماده می‌کردند نه اینکه مانند صوفیان از جامعه جدا شوند ولی صوفیه تنها ظاهر زهد اهل بیت را گرفتند و بقیه سیره‌شان را رها کردند. امام صادق در مواجهه با آنان فرمودند «از بین این‌ها کسانی وجود دارند که تظاهر به دوست داشتن ما می‌کنند و به ما گرایش دارند و خود را در ظاهر شبیه ما می‌کنند» (حدیقه الشیعه ج ۲ ص ۷۴۷)

اما سخن امروز ما درباره صوفیه؛ امروز بخش بسیار بزرگی از مسلمانان از اندونزی در شرق جهان اسلام تا مصر و مراکش در غرب جهان اسلام به این عنوان خوانده می‌شوند و اکثر آن‌ها از بسیاری از آنچه نوشتیم اطلاع ندارند و به مناسک و ظواهر دین پایبندی دارند و در ذیل یکی از مذاهب اسلامی قرار دارند بعضی مالکی مذهب، برخی شافعی مذهب و حتی بعضی حنفی مذهب هستند و البته برخی هم شیعه هستند. حلقه وصل همه آنها «حب اهل بیت پیامبر» می‌باشد. آنان تندروی و سخت سری سلفی‌ها ندارند و در غم و شادی مسلمانان شریک هستند. امروز قاطبه آنان با استیلای غرب بر مجامع اسلامی مخالف بوده و در حد توان خود به مبارزان این راه کمک می‌نمایند. آنان نسبت به شیعیان قایل به مدارا بوده و مذهب جعفری را یکی از پاره‌های تن اسلام می‌شمارند. بر این اساس نگاه ما به صوفیه یک نگاه تاریخی نیست آنان مسلمانانی هستند که حکایت‌شان از حکایت مجموعه‌ای که به آن «جهان اسلام» می‌گوئیم، جدا نیست.

۵- سکولاریزم

یکی از عواملی که در انحطاط مسلمین و انشقاق بین آنها بسیار موثر بوده و هنوز در استضعاف مسلمانان نقش زیادی دارد، جدا افتادن «دین» و «دنای» مسلمانان از یکدیگر است.

در زمان حیات پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه و آله حکومت اسلامی امور دینی و دنیوی مسلمانان را در هیات واحد سامان داده بود؛ دستور خداوند متعال مبنی بر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و حدت ماهوی میان بندگی خدا و زندگی دیندارانه پدید آورد. دستور این بود که آنچه پیامبر آورده را بگیرید و از آنچه نهی می‌کند، خودداری کنید. در آیات خداوند، دستورات پیامبر، دستور خداوند خوانده شده و این به آن معناست که آنچه با وحی به شما می‌رسد و آنچه در کلام پیامبر برای زیست مؤمنانه می‌آید قابل تفکیک نیستند مبدا یکی را دینی صرف و یکی دنیوی صرف به حساب آورید و به محاجه با رسول برخیزید.

بعد از رحلت پیامبر عده‌ای در «ماترک» و میراث پیامبر محاجه کردند و میراث او را مانند اموال پدرشان تقسیم کرده و تصاحب نمودند. پس از مدت کوتاهی یکی از مهمترین میراث پیامبر که «حاکمیت دینی» بود به کسانی رسید که سالیانی به جنگ پیامبر آمده بودند.

حاصل چنین تحول نامیمونی کشته شدن نوه بزرگوار پیامبر در فضای سکوت مسلمانان بود. کار به اینجا ختم نشد پس از مدتی امثال متوکل و معتصم عباسی

بر مسلمانان مسلط شدند که به مؤمنان برچسب می‌زدند و سپس ریختن خون آنان را روا می‌شمردند. اینگونه بود که ایمان به کالای قاچاق تبدیل شد و نفاق بر سر بازار به فروش می‌رفت!

جدایی دین از دنیا در زمانه ما با کلمه فرانسوی سکولاریسم (Secularisme) بیان می‌شود. در تعریف این واژه گفته شده است «سکولاریسم به معنای شخصی است که مخالف با تعلیم شرعیات و مطالب دینی و طرفدار اصول دنیوی و عرفی باشد» (فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی، عباس آریانپور کاشانی ج ۵ ص ۴۹۵۳-۴۹۵۲) و «تنظیم امور معاش از قبیل تعلیم و تربیت، سیاست، اخلاق و جنبه‌های دیگری که مربوط به انسان است با توجه به دنیا و بدون توجه به خدا و آخرت (Oxford Advanced Lerner's dictionary p ۱۰۶۲) صاحبان تفکر سکولاریستی معتقدند بر فرض که خدا هستی افرین است ولی همان خدا تدبیر انسان و جامعه را به دست خود بشر سپرده است از این رو قانون حاکم بر زندگی جمعی، قانون بشری و برخاسته از فکر او بوده و تنها قلمرو باقی مانده برای دین، حوزه شخصی بشر است.

سکولاریسم در مفهوم جدید و به صورت «مکتب فکری» زائیده افکار دانشمندان اروپایی است و محصول قرون متوالی تجربه حکومت و کلیسا در این قاره است. شاید اولین بار این تفکیک در معاهده ۱۶۴۸ وستفالی آمده باشد که منظور آن توصیف انتقال سرزمین‌هایی که زیر سلطه اقتدارات غیر روحانی بود که پیش‌تر تحت نظارت کلیسا قرار داشت (فرهنگ و دین، مجموعه مقالات، ویراسته میر چالیده، جدا انگاری دین و دنیا ص ۱۲۶) این شیوه

تفکیک مربوط به قرون ۱۷ و ۱۸ است که درست و غلط از آن با عنوان «عصر روشنگری» (رنسانس) یاد شده است. این جریان در سال ۱۶۸۸ با آثار جان لاک دانشمند انگلیسی شروع شد و تا سال ۱۷۸۹ به تفکر مسلط تبدیل گردید این تاریخ در واقع حد فاصل انقلاب فرانسه تا استقلال آمریکاست. خود این که یک دوره فرهنگی را در میان دو کمان (انقلاب فرانسه و استقلال آمریکا) محصور کرده‌اند بیانگر سیاسی بودن اطلاق این دوره به این نام است. با این وصف می‌توانیم بگوییم سکولاریسم هم نه یک پدیده اجتماعی بلکه یک تدبیر سیاسی بوده که برای اهداف خاص ایجاد شده است.

در این دوره مجموعه‌ای از جریان‌های تجربی و عقلی که در نهایت شکل دهنده به پدیده‌ای تحت عنوان «تمدن غرب» شدند، وارد صحنه گردیدند. بیشتر فلسفه‌ها و جهان بینی‌های معاصر تحت تاثیر این جریان می‌باشند از جمله پوزیتیویسم، ماتریالیسم، مارکسیسم، راسیونالیسم (عقل گرایی)، انسان گرایی (اومانیزم)، اخلاق گرایی و پست مدرنیسم. در طول این دوران طولانی که توام با پیچیده شدن سلطه قدرت‌های غربی بر ممالک بود، شخصیت‌هایی مثل ولتر، روسو، دالامبر، دیدرو، تورگو؛ بل فونتئل، مونتسکیو، مویرتویی و وودناگ که «ملحد» بودند، این جریان سکولاریسم را پرورش داده‌اند. سخنان آنان خشت خشت نظام بین الملل کنونی که نه تنها دین که دنیای بشر را گرفتار رنج و وحشت و حرمان کرده است را به هم رسانده‌اند. منظور ما این است که سکولاریسم یک پدیده غربی است و دلایل و زمینه‌های خود را داشته است. بعضی از دلایل و زمینه‌های آن عبارتند از:

- فایده گرایی ناشی از ماتریالیسم غربی و رقابت در چنگ انداختن به منابع که لازمه آن کنار زدن مبانی متعالی بوده است.
- رشد ناگهانی علم و صنعت در غرب که نیازمند به خدمت در آوردن انسان‌ها و نادیده گرفتن شئون و حقوق آنها بوده است.
- تلاش گسترده فلاسفه مادی که جز حس و تجربه را به عنوان مبنای علم قبول نداشتند.
- ضعف موجود در متون اناجیل و ناتوانی کلیسا از پاسخ دادن به سؤالات بر این اساس در دوره رنسانس کار به تفکیک کشیشانی که عرفی و مردمی بودند، از کشیشان دینی که در خدمت کلیسا بودند انجامید.
- در این دوره اروپا برای پیشرفت، خود را به این محتاج دید که از تبدیل دین به امری اجتماعی جلوگیری کند. این خلط مبحث بین دین و کلیسا سبب انحراف بزرگی در مغرب زمین شد و آن را به بن بست‌های عظیم اخلاقی کشاند.
- با توجه به آنچه گفته شد سکولاریسم محصول شرایط اروپا و موجه شدن دانشمندان ملحد و وضعیت خاص کلیسا و اناجیل بود و هیچ وجهی نداشت که این پدیده به جهان اسلام که نه در تجربه با اروپا یکی بود و نه از حیث معرفتی، جوامع مسلمان دچار خلاء دینی بودند و نه کتاب مقدس آنان به انحطاط کشیده شده بود، سرایت کند.
- مع الوصف به دلیل آنچه در بحث تفکیک حوزه دین از حوزه اجتماع در صدر اسلام پیش آمد و تا امروز امتداد پیدا کرده است، کلام مسیحی متجدد به مجامع

مسلمان سرایت کرد و جالب این است که مفهوم متناقضی تحت عنوان «سکولاریزم اسلامی» وارد ادبیات رایج میان مسلمانان گردید!

سکولاریسم اسلامی در جوامع مسلمین خود را در سه قالب آشکار کرد:

- پذیرش مرجعیت اسلام در فهم ارزش‌های دینی ناظر به زندگی سیاسی و اجتماعی به این معنا که زندگی سیاسی و اجتماعی به‌طور کلی بری از تعالیم و ارزش‌های دینی نباشد اما تحت سیطره آن هم نباشد از این تفکر، التقاط و امتزاج دین و غیر دین بیرون می‌آید.

- انکار مرجعیت اسلام در تنظیم قوانین حاکم بر زندگی و نهادهای سیاسی به این معنا که اسلام در مسایل اخلاقی، عبادی، اقتصادی و... مرجعیت دارد ولی در نظام سازی کلی یا جزئی مرجعیت ندارد.

- پذیرش مرجعیت عقل در تنظیم زندگی سیاسی و قوانین حاکم بر آن
آیت الله جوادی آملی در جمع‌بندی از این سه نوع معتقد است «طرفداران سکولاریزم در ضرورت نبود حکومتی با محوریت دین اتفاق نظر دارند.» البته دیدگاه انتقادی نسبت به سکولاریزم نمی‌گوید ریز و درشت مسایل مبتلا به بشر خارج از دایره تعقل و تدبیر بشر است.

علامه سید محمد حسین طباطبایی می‌گوید «شئون اجتماعی مخصوص به دسته‌های خاص نمی‌باشد و در این موضوع پیامبر نیز با دیگران مساوی بوده، هیچ امتیازی ندارد. امر حکومت به دست خود مسلمین است و این وظیفه آن‌هاست که با در نظر گرفتن روش رسول خدا که روش امامت بوده است، حاکمی را انتخاب کنند.» (المیزان ج ۵ ص ۲۱۰)

ظاهراً در جهان اسلام، اولین کسی که به صورت صریح از سکولاریزم حمایت کرد «ابن دلامه» بود که رساله‌ای تحت عنوان «الخلافه و سلطه الامه» نوشت. این رساله در سال ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م در مجلس ملی ترکیه - زمان مصطفی کمال آتاتورک - پایه‌های نظام سکولار را بر ویرانه‌های نظام خلافت (عثمانی) از طریق تبدیل شدن به اصول قانون اساسی بنا گذاشت. در باب سکولاریسم اسلامی می‌توان به آثار دیگری ارجاع داد، از جمله کتاب «اسلام و اصول الحکم» نوشته علی عبدالرزاق، «اسلام و لائیتیس» نوشته عبدو فیلالی انصاری و «سنت و سکولاریسم» برآمده از مقالات عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری، مصطفی ملکیان و محسن کدیور

در جهان اسلام آتاتورک، عبدالرزاق، طه حسین؛ سید احمد خان هندی و میرزا فتحعلی آخوند زاده را از سرآمدن ترویج سکولاریسم برشمرده‌اند. با گسترش اندیشه‌های سکولاریستی در جوامع مسلمانان بسیاری از علما و اندیشمندان احساس خطر کردند و در صدد تبیین مبانی آن و پاسخ به شبهاتی که در آثار علمی سکولارهای مسلمان ترویج می‌شد، برآمدند از جمله علامه محمد تقی جعفری (سکولاریزم یا حذف دین از زندگی دنیوی)، شیخ محمد مهدی شمس الدین (العلمانیة فی مواجهة الاسلام)، سفراین عبدالرحمن حوالی (العلمانیة)، مصطفی اسکندری (سراب سکولاریزم در کویر ایران)، صلاح الصاوی (موقف الاسلام من العلمانیة)، محمود حیدر (مابعد العلمانیة)، محمد حسن قدردان قراملکی (قرآن و سکولاریسم) و محمد حسن زورق (نخستین رویارویی اسلام و سکولاریزم) به مصاف رفتند.

با مراجعه به قرآن کریم در می‌یابیم که آیات متعدد آن، اندیشه سکولاریزم را بر نمی‌تابد. آیه ۶۵ سوره اسراء بندگان را صاحب اختیار معرفی می‌کند و این با تعالیم کلیسا که ارباب آن را مرجع تفکر در الهیات می‌داند، متفاوت است. قرآن در آیات متعدد بر مقام فکر در انسان تاکید کرده است.

قرآن کریم در آیان متعدد هم به مقام اخروی انسان و هم به مقام مادی انسان تاکید کرده است از جمله در آیه ۳۱ اعراف، همچنین آیات متعددی ناظر به مسایل اقتصادی، حقوقی، فرهنگی و سیاسی است که این‌ها به جنبه زیست دنیوی و مادی بشر مربوط است. خداوند متعال در قرآن کریم به سه دسته ولایت مشروع اشاره می‌کند که شامل «ولایت الله»، «ولایت پیامبران» و «ولایت مومنین نسبت به یکدیگر» می‌باشد. ولایت پیامبران و ولایت مومنین مربوط به نحوه اداره امور دینی و دنیوی است.

بنا بر آنچه گفته شد، شریعت اسلامی دایر مدار اداره توأمان زندگی معنوی و مادی بشر است. آیات راجع به جنگ، جهاد، خمس، زکات، روابط خارجی، مناسبات میان مومنان، انفال، ازدواج، حقوق والدین، تعلیم و تربیت و موارد دیگری از این قبیل همه ناظر به زندگی دنیوی بشر است.

بنابراین دین خط فاصلی میان آنچه انسان در مقام عبد باید انجام دهد و آنچه در مقام اداره زندگی خود مسئولیت دارد، قایل نیست. البته همه اینها به معنای کنار گذاشتن عقل و رأی نیست چرا که پایه عبودیت هم بر تعقل گذاشته شده و اسلام برای عبودیت جاهلانه ارزشی قایل نیست.

۶- غالیان



«غالی» آلوده به غلو و زیاده‌روی درباره کسانی است که شأنی فروتر از آنچه به آن خواننده می‌شوند، دارند. نسبت دادن مقام الوهیت که اختصاص به ذات مقدس باری تعالی دارد از جمله موارد غلو بوده و مهم‌ترین آن به حساب می‌آید. این با تکریم و تسلیم فرد اگر شایسته آن باشد، بسیار متفاوت می‌باشد. ما مسلمانان حضرت محمد ابن عبدالله صلوات‌الله‌علیه و آله را «خیرالانام» برترین مخلوقات دانسته و در عین حال برترین شأن او را «عبودیت» می‌دانیم و در تشهد نماز قبل از آنکه او را رسول الله بخوانیم، عبدالله می‌خوانیم اگر کسی به خیر الانام رتبه‌ای الهی بدهد غلو کرده کما اینکه اگر فردی از تکریم او خودداری نماید در حق او جفا کرده است. خداوند متعال در قران کریم به مومنین دستور داده است که همانگونه که خداوند و ملائکه او به نبی صلوات می‌فرستند به او صلوات فرستاده و تسلیم او باشند کما اینکه در آیاتی دیگر از جمله آیه ۶۳ سوره نور از اینکه پیامبر را به دلیل بشر بودن چون یکی مانند خود دانسته و او را به گونه‌ای خطاب کنند که همدیگر را مورد خطاب قرار می‌دهند، نهی فرموده است.

غلو در مورد امام امیرالمومنین علیه‌السلام و فرزندان معصوم او از همان صدر اسلام جریان پیدا کرده و تا حدود قرن دوم هجری امتداد داشته است. این‌ها پیروان علی ابن ابیطالب و فرزندان او نبودند چرا که آنان از اینکه با مقام

الوهی خوانده شوند، نهی می‌کردند و بر غالیان در ملاء عام لعنت می‌فرستاده و خود را از آنان بری می‌شمردند. یک نکته بسیار قابل تأمل این است که آنان برای پیامبر مقام الوهیت قائل نمی‌شدند و حال آنکه اگر شایسته بود که این عنوان به علی ابن ابیطالب داده شود باید پیش و بیش از او پیامبر را به این مقام می‌خواندند. این موضوع به ما می‌گوید غلو درباره امیرالمومنین و فرزندان طاهرین ایشان یک مسئله عادی نبوده است. قبل از اسلام و بعد از اسلام، مسیحیان برای جناب عیسی بن مریم و مادر بزرگوار ایشان علیهما السلام مقام اولوهیت قایل بودند و قرآن و پیامبر از این جهت سران مسیحی را نکوهش می‌کردند حال چطور کسانی پیدا شدند که به نام ارادت به علی ابن ابیطالب عقیده باطل مسیحی را میان مسلمانان رواج بدهند؟! تاریخ موارد زیادی از غالیان را ثبت کرده که علیرغم لعن ائمه شیعه به کار خود ادامه می‌دادند و بعضاً در نهایت ادعای پیامبری کردند.

غالیان با نهضت فکری و افشاگری امام صادق علیه السلام در قرن دوم به کلی محو گردیدند. با کمال تعجب برخی از چهره‌های علمی اهل سنت و بعضی مورخین مسیحی، غالیان را شیعه خوانده و بدتر از آن اینکه شیعیان را غالی خوانده و بعضی هم مدعی شدند ریشه شیعه از یهودیت بوده و یک مذهب وارداتی با قصد ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی است! و حال آنکه اولین گروه شیعیان شامل جنابان ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، حبرابن عدی، جابر بن عبدالله انصاری و بسیاری دیگر در زمان رسول خدا مورد احترام بسیار بوده و از جلیل‌ترین صحابه به حساب می‌آمدند.

غالی نامیدن شیعیان عمدتاً توسط دو دسته صورت می‌گرفت فقهایی که در برابر منطق فقه‌های شیعی یارای استدلال نداشته و حاکمان جور که ائمه و تفکر شیعه را جدی‌ترین رقیب خود به حساب آورده و از ناحیه آنان احساس خطر می‌کردند. این در حالی است که نه فقط هم اکنون بلکه از آغاز پیدایی شیعه در زمان حیات نورانی رسول خدا صلوات‌الله‌علیه هیچکدام از شیعیان اعم از علما و عوام شیعه برای پیامبر و ائمه مقام الوهیت و هر چه به آن منجر می‌شود، قایل نبوده و آنان را برترین بندگان خدا دانسته‌اند. یک خط از هیچ کتاب معتبر شیعی یافت نمی‌شود که برای ائمه مقام الوهیت قایل شده باشد.

روشن است که حرکت غالیان به صورت خاص به ضرر اهل بیت و نیز به ضرر شیعیان تمام شد و البته به صورت عام بر ضد اسلام بود آنان به چیزی دعوت می‌کردند که مخالف اسلام بود در حالیکه ائمه و اهل بیت خود پایه‌های اسلام و شیعیان خالص‌ترین حاملان قرآن و پیروان پیامبر عظیم‌الشأن بودند جالب این است که بعضی از غالیان مانند «کاملیه» وقتی با نهی و ترد ائمه مواجه گردیدند در نهایت علی‌علیه‌السلام را کافر خواندند.

در واقع جنبش غالیان به سبب مبارزات امام صادق علیه‌السلام شکست خورد و به سرعت از بین رفت. اما در طول تاریخ بسیاری بدون آنکه تحقیق کرده باشند، غالیان را به شیعیان نسبت داده‌اند و بسیاری هم بدون آنکه به خود زحمت داده و داعیه‌های آنان را با یکی از کتب معتبر شیعه تطبیق دهند، این ادعای باطل را پذیرفته‌اند؛ مثلاً این مدعیان چگونه «بیانیه» را شیعه می‌خوانند در حالی که بزرگ آنان در نامه‌ای به امام محمدبن علی الباقر علیه‌السلام

می‌نویسد «تسلیم شو تا سالم بمانی، نجات یابی و بهره‌مند شوی چرا که نمی‌دانی خداوند پیامبری و رسالت را کجا قرار داده است.»

به هیچ وجه نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که انگیزه این منافقان از ابراز دوستی اهل بیت، دشمنی با ایشان و با اسلام بوده است. آنان و دست‌هایی که آنان را برانگیختند می‌دانستند که اهل بیت چه تاثیر عمیقی بر جان و قلب مردم دارند. شهرت علمی ائمه شیعه نه تنها حاکمان جور بلکه مکاتب انحرافی و بسیاری از مدعیان و رقیبان را بشدت نگران و خائف کرده بود. شهرت علمی امامان باقر و صادق علیهما السلام به گونه‌ای بود که از سراسر جهان پنهانور اسلامی که تحت سیطره بنی عباس بود به مدینه شتافته و در پای درس او حاضر شده و آنها را یگانه دوران می‌خواندند.

اینکه با وجود آنکه غالیان به پایان رسیده و هیچ اثر مکتوبی هم از آنان برجای نمانده، هنوز و در دوره معاصر افرادی کماکان بدون هیچ استناد و استدلالی، شیعیان را غالی خوانده و بر آن اصرار می‌ورزند عجیب است! شیخ علی غرابی استاد جامعه شریعت در مکه مکرمه، شیخ محمد ابوزهو از علمای وفات یافته جامعه الازهر مصر، مرحوم محمدرشید رضا، دکتر احمد امین در کتاب «فجرالاسلام»، دکتر حسن ابراهیم در کتاب «تاریخ سیاسی اسلام» و از میان مسیحیان، یولیوس ویلهوزن نویسنده کتاب «خوارج و شیعه» از جمله این افراد هستند که بدون مراجعه به کتاب‌های معتبر و در دسترس شیعه و بدون توجه به حقایق مسلم تاریخی، شیعیان دیروز و امروز را غالی و سبب شکاف در جامعه اسلامی خوانده‌اند و جالب این است که علمای شیعه هیچگاه فرقه‌هایی

مثل «مشبهه»، «مجسمه» و «مریسه» که از میان سنیان برخاسته‌اند را به برادران اهل سنت خود نسبت نداده و جانب انصاف را رعایت کرده‌اند و این در حالی است که چهره‌های نامداری مثل محمدرشید رضا برای بدنام کردن شیعیان به لجن مال کردن صحابه بزرگوار پیامبر، ابوذر غفاری روی آورده وی را یک جا تحت تاثیر عبدالله ابن سبا- که هیچگاه وجود خارجی نداشته و مخلوق توطئه یهودیان می‌باشد- و در جای دیگر تحت تاثیر مزدک خوانده است. جالب این است که در اکثر آثاری که در معرفی و نقد شیعه نگاشته شده پای عبدالله ابن سبا به میان کشیده و با فردی جعلی به جعل علیه پیروان اهل بیت دست زده‌اند. صفحات تاریخ به خوبی این را نشان داده است که امامان بزرگوار شیعه و شیعیان که با هوشمندی، بزرگی خطر غالیان و اندیشه غالیگری را می‌دیدند، به مبارزه با این جریان ملحد و گمراه برخاستند. شیعیان در کنار امامانشان در برابر غالیان اعلام جنگ کرده و از آن‌ها بیزای جستند. فقهای شیعه حکم به نجاست غالیان دادند و از دیگر شیعیان خواستند با آن‌ها رفت و آمد و آمیزش نکنند.

۷- روافض



کلمه «رفض» که به معنای شکستن پیمان است به شیعه نسبت داده شده است. بسیاری از محققین اهل سنت که بعضاً دارای آوازه در بین برادران اهل سنت می‌باشند، جریان شیعه را رافضه خوانده‌اند. این کلمه حسب نقل دانشمند محترم «اسدحیدر» بعد از سال ۱۲۱ و ۱۲۲ قمری باب شده و پیش از آن کسی از این کلمه برای توصیف شیعیان استفاده نکرده است. این نام از اختراعات «ابن عبدربه» است که در دستگاه بنی‌امیه جایگاه رفیعی داشته و این پس از آن صورت گرفت که زید ابن علی ابن الحسین علیهم السلام در جنگ موسوم به «جنگ کوفه» با خلیفه ستم‌گر زمان خود هشام درگیر شد و کوفیان که اکثراً شیعه و تعداد زیادی هم سنی بودند وی را در این جنگ همراهی کردند. مخالفان مذهب اهل بیت برای بدنام کردن پیروان آن علاوه بر به کاربردن عنوان رافضی، نسبت‌های عجیب و غریبی مطرح کردند و متأسفانه توانستند بین مسلمانان شکاف بیاندازند. این شکاف با همان ادعاها و عنوان تاکنون ادامه دارد چرا که هنوز ایجاد اختلاف در بین مسلمانان برای دشمنان اسلام موضوعیت دارد و البته نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از اتهامات مشابهی که از سوی پاره‌ای از چهره‌های مذهبی به پیروان اهل بیت زده می‌شود ناشی از فقدان تحقیق و نه دشمنی آگاهانه می‌باشد.

یک نمونه از ادعاهای مطرح شده در این مورد برای بررسی صحت و سقم این عنوان و اتهامات مندرج در تاریخ کفایت می‌کند کماینکه حوصله این مجال هم بیش از این نیست. ابن عبد ربّه به نقل از مالک ابن معاویه نوشته است «با شعبی صحبت می‌کردم و سخن از رافضه-شیعیان- به میان آمد. او به من گفت ای مالک! من همه فرقه‌ها و گرایش‌ها را بررسی کرده‌ام هیچ گروهی احمق‌تر از رافضه ندیدم. سپس گفت مراقب فرقه‌های گمراه کننده باش. بدترینشان رافضه است. رافضه یهود این امت است. روافضی با اسلام دشمنند همانگونه که یهودی‌ها با مسیحی‌ها دشمن هستند. آنان نه از سر میل مسلمان شدند و نه از ترس خدا، بلکه از روی کینه به مسلمانان و برای از بین بردن مسلمانان، اسلام آوردند. یهودیان نماز مغرب را به عقب می‌انداختند تا ستاره‌ها ظاهر شوند. رافضیان هم این کار را می‌کنند. یهودیان نماز مغرب را به عقب می‌انداختند تا ستاره‌ها ظاهر شوند. رافضیان هم این کار را می‌کنند. یهودیان به طلاق اهمیت نمی‌دهند، رافضیان نیز اینگونه‌اند. یهودیان خون مسلمانان را حلال می‌دانند، رافضیان هم خون مسلمانان را حلال می‌دانند.» (العقد الفرید؛ ج ۱، ص ۲۵۹).

جالب این است که در طول تاریخ، شیعه بودن به صورت یک اتهام درآمده و هر کس را می‌خواستند منکوب و منزوی نمایند او را به شیعه بودن متهم می‌کردند از جمله کسانی که به دلیل ابراز محبت به خاندان پیامبر به رافضی بودن متهم گردید امام محمد ابن ادریس شافعی بود و نیز جالب است که همین ابن عبد ربّه که رافضه را یهود امت اسلام خوانده، از سوی عالم سرشناس شامی «ابن کثیر» به دلیل اینکه وی درباره سیره «خالد ابن عبدالله قسری» سخن گفته، او را

متهم به رافضی و شیعه بودن کرده است. این در حالی است که ابن عبدربه از درباریان عبد الرحمن ناصری اموی بود و نه تنها ارادتی به شیعه نداشت بلکه معاویه ابن ابی سفیان را خلیفه چهارم یاد کرد و اشاره‌ای به علی ابن ابی طالب علیه‌السلام نکرد، ابن سعید بلوطی، عالم اندلسی در اعتراض به وی گفت «ای ملعون بدتبار، آیا علی پیش شما امام نیست؟ او که چهارمین اهل کساء، بهترین آل محمد، نزدیکترین کس به پیامبر و نخستین مرد مسلمان است!»

هر چند واژه رافضه در اواخر دوره بنی‌امیه وارد دعواهای مخالفان علیه شیعه شد اما کلمه شیعه اولین بار توسط پیامبر درباره دسته‌ای از صحابه که علاقه خالصانه و وافر نسبت به امام علی ابن ابی طالب داشتند، به کار برده شد. پیامبر درباره هر یک از آنان عبارات ستایش آمیز و بعضاً منحصر به فرد به کار برد از جمله سلمان فارسی را «منا اهل البیت» خطاب کرد در حالیکه این تعبیر را برای هیچ فرد دیگری از صحابه به کار نبرده بود.

ابن عبد ربه به خدمت دستگاهی درآمده بود که تبار آن به «ابوسفیان ابن حرب» می‌رسید و منابع اصلی و اولیه اهل سنت از جمله «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» او را مسلمان واقعی نمی‌خوانند با این وصف او چگونه اصحاب بزرگ پیامبر که اکثر آنان در همه غزوات پیامبر جهاد کرده و مورد شور او بودند را متهم می‌کند که نه از سر میل و نه از ترس خدا بلکه برای ضربه زدن به مسلمانان، اسلام آورده اند؟ او و امثال او البته حق دارند چرا که با وجود مخالفت این اصحاب با به قدرت رسیدن بنی‌امیه، اعتباری برای حکومت این

«شجره ملعونه» - تعبیر آیه ۶۰ سوره اسرا برای بنی امیه - باقی نمی ماند. این نعل وارونه البته کار خود را کرده است.

ابن عبد ربّه و بعضی دیگر در حالی شیعه را متهم به داشتن تربیت و طینت یهودی می کنند که «کعب الاحبار» که با جعل روایات، انحرافات عمده ای در امت پدید آورد در زمره مهمترین مشاور خلیفه اموی قرار داشت در حالی که تا آخر هویت یهودی خود را کتمان نمی کرد.

برخلاف ادعای ابن عبد ربّه و دیگران، اهل بیت و شیعیان هیچگاه نگفته اند حکومت فقط برای فرزندان امام علی ابن ابی طالب است. شیعیان هر فرزند یا فرزندزاده ای از پیشوای اول خود را شایسته حکومت نمی دانند کما اینکه فرزند امام علی بودن را ملاک برای به حکومت رسیدن او نمی دانند. از قضا شیعه بیش از هر مذهبی از مذاهب برادران اهل سنت بر وجود خصوصیات ویژه از جمله علم، تقوا، زهد، عدالت و مقبولیت عام برای خلیفه و امام مسلمین تاکید دارند بلکه شیعه با استناد به حدیث مشهور غدیر که ۷۰ روز پیش از وفات رسول خدا صلوات الله علیه ایراد گردید، معتقد است پیروی از سخن و سنت پیامبر اقتضا می کند به امامانی که در کلام او به نام آنها تصریح گردید تن دهیم و دیگران را بر آنها مقدم نکنیم.

شیعه علیرغم نظری که در باب خلافت پس از رسول خدا صلوات الله علیه و آله داشته و دارد، هیچگاه به مقابله با خلفای راشدین نرفت و پس از آنها هم هر گاه فردی با برخورداری از حدودی از شرایط به قدرت رسید با او همکاری کرد. حضور سلمان فارسی به عنوان استاندار مداین در زمان جناب عمر ابن

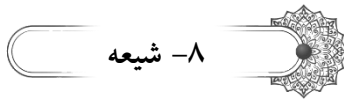
خطاب یکی از این موارد می‌باشد. بنابراین از زمان رحلت رسول خدا شیعه راه فتنه در میان مسلمانان را انتخاب نکرد و همواره برای حفظ وحدت و اقتدار مسلمانان راه همکاری را در پیش گرفت.

عجیب این است که پاره‌ای از افراد به بعضی اختلافات فقهی مثل زمان اقامه نماز مغرب استناد کرده و وانمود کرده‌اند که بقیه مسلمانان یک فقه دارند و شیعه فقهی دیگر! و حال آنکه اختلاف فقهی در میان فرق چهارگانه اهل سنت بیش از اختلاف فقهی مجموعه آن‌ها یا شیعیان است و دقیقاً به همین دلیل اهل سنت به چهار مذهب تقسیم شده‌اند. اگر شیعه به دلیل اختلاف فقهی، رافضی خوانده می‌شود چرا بقیه فرق که با یکدیگر اختلافات فراوان فقهی و کلامی دارند، رافضه نباشند؟

در بحث طلاق، شیعه براساس سخن پیامبر، آن را «بدترین حلال» می‌داند و رفع اختلاف زن و شوهر را به جدایی آن‌ها ترجیح می‌دهد. برخلاف ادعای ابن عبد ربّه و بسیاری دیگر، هیچ عالم شیعی خون برادران مسلمان سنی را حلال ندانسته است و هیچگاه شیعیان گروهی از مسلمانان را به دلیل سنی بودن، طرد نکرده و به جنگ آنان نرفته‌اند. شیعیان در تاریخ و در زمان معاصر برادران سنی را پاره‌های تن اسلام دانسته و برای دفاع از خون، آبرو و مال آنان درنگ نکرده‌اند. علمای شیعه حتی اهانت به مقدسات اهل سنت را روا نشمرده‌اند.

واضح است که لفظ رافضه در دوره بنی‌امیه و استمرار آن در دوره بنی‌عباس، ریشه سیاسی داشته و با هدف ایجاد تفرقه میان مسلمانان و استفاده از آن برای تثبیت حکومت‌های جور و توجیه فجایع زمان آنان از جمله دست انداختن به

خون ناصحان امت صورت گرفته است. کما اینکه اولین بار در زمان هشام ابن عبدالملک علیه زید شهید به کار برده شد که در رکاب او عده‌ای از اهل سنت هم بودند و به جنگ خلیفه خونریز اموی رفته بودند. بعدها خلفا و علمای سوء هر کس را می‌خواستند از میدان به در کنند و در مقابل استحکام عقیده و نفوذ عمیق او ناتوان بودند او را رافضی یا شیعه می‌خواندند و همین برای ریختن خون او یا در زنجیر و زندان انداختن او کفایت می‌کرد کما اینکه همین امروز مجاهدان فلسطینی و مبارزان غزه که چون کوه در مقابل جنایات اسرائیل ایستاده و به همین دلیل در قلوب مسلمان جای گرفته‌اند را متهم به شیعه بودن می‌کنند تا رژیم اسرائیل خون آنان را بریزد و سکوت پاره‌ای علما در این میان قابل توجیه دیده شود.



شیعه به معنای پیروی است در این میان یک «مراد» وجود دارد و کسانی «مرید» او هستند. پیروی و مرید بودن می‌تواند معنای حسن یا قبیح داشته باشد. حسن و قبیح پیروی، به حسن و قبیح مراد برمی‌گردد. کما اینکه «ولایت» چنین است بسته به اینکه ولی خدا و خدایی باشد و یا شیطان و شیطانی باشد، ممدوح و یا مذموم است. همانطور که در قاموس نوشته شده است «شیعه یعنی اتباع و یاران. اما امروز شیعه اسم خاص شده و به معنای کسانی است که علی و اهل بیت را دوست دارند» (القاموس، ج ۳ ص ۴) همچنین در تاج العروس نوشته شده «اگر گفته شود فلانی تشیع است یعنی مذهبش شیعه است و در شیعه اینگونه است یعنی در مذهب تشیع اینگونه است. اصل این کلمه از مشایعت است (تاج العروس ج ۵ ص ۴۰۵) جوهری در «لسان العرب» نوشته است اکنون معنای غالب این لفظ کسانی هستند که علی و خاندانش رضوان الله علیهم اجمعین را دوست دارند و اکنون اسم خاص این گروه است» (لسان العرب ج ۱۰ ص ۵۵) ابوحاتم رازی میگوید «اولین عنوانی که در اسلام به وجود آمد عنوان شیعه بود. این عنوان لقب چهار تن از صحابه یعنی ابوذر، سلمان، عمار و مقداد بود و بعد از جنگ صفین یاران علی - علیه السلام - به این اسم شناخته شدند.» (روضات الجنان ص ۸۸)

بر این اساس به کار بردن لفظ شیعه در زمان پیامبر وجود داشته و جمعی از صحابه نخستین پیامبر یعنی افرادی که در دوران مکه که دوره‌ی غربت پیامبر و تحمل شداید بوده با این عنوان خوانده شده‌اند. عبارات عمدتاً منحصر به فردی که پیامبر در باره این صحابی به کار برده‌اند نیز از جایگاه رفیع آنان نزد پیامبر و مومنان حکایت می‌کند. این عنوان در دوره حکومت علی ابن ابی طالب که بعضی صحابه از علی ابن ابی طالب کناره گرفته و یا روی در روی او قرار گرفتند و جامعه اسلامی به دو دسته بزرگ (در همراهی) و کوچک (در عدم همراهی) تقسیم شد، وسعت پیدا کرد و همراهان امام با این عنوان شناخته می‌شدند. از منظر دیگر، نام شیعه و اهل بیت از زمان پیامبر صلوات‌الله‌علیه و آله به هم گره خورده بود زیرا محب امام علی، شیعه خوانده می‌شد و محبان و یاران و رهروان اهل بیت نیز شیعه نامیده می‌شدند.

در این میان بعضی از مخالفان که نمی‌توانستند این پیوستگی را کتمان نمایند، مدعی شدند شیعیان به دنبال یاری آل محمد هستند اما نه به این دلیل و معنا که به پیامبر احترام می‌گذارند و سخن او را در مورد همراهی اهل بیت با قرآن (حدیث متواتر و کثیر السند ثقلین) قبول دارند بلکه به این دلیل که معتقد به الوهیت اهل بیت هستند که البته سخنی به غایت نادرست و تهمتی بسیار ناروا می‌باشد برخی مخالفان وقتی نتوانستند در هیچ‌کدام از فرق شیعی ردپایی از قایل شدن شیعه به مقام الوهیت اهل بیت پیدا نمایند، فرقه‌های منحرف و غالی که همواره در بین اهل بیت و شیعیان مورد لعن و طرد بودند را شیعه معرفی کرده و عقاید باطل آنان را به تشیع نسبت دادند.

افرادی که در حد فاصل زمان حیات پیامبر عظیم‌الشان تا نیمه قرن دوم که مذاهب اسلامی پدید آمدند، شیعه خوانده می‌شدند کسانی بودند که با یاری علی ابن ابی‌طالب و فرزندان او شناخته می‌شدند و اختلافات آنان با مسلمانان دیگر به بحث خلافت محدود بود. آنان معتقد بودند حکومت حق امام علی بوده که در دامان پیامبر پروریده شده، در طول ۲۳ سال در کنار پیامبر جهاد کرده و ولایت او از سوی خدا و پیامبر «ابلاغ» گردیده است اما در مسایل فقهی و مناسک و اموری از این قبیل تمایز چندانی میان آنان و بقیه وجود نداشت. بنابراین از آنان به‌طور عام با عنوان شیعه یاد می‌شد ولی به معنای یک مذهب در کنار مذهبی دیگر نبود چرا که اصولاً تا آن زمان مذاهب پدید نیامده بودند. البته در این دوره در پاره‌ای از احکام شرعی که پس از رحلت پیامبر تغییر پیدا کرده بود مثل نماز تراویح و متعه، آنان مانند ائمه بر احکام قبلی باقی بودند و این موارد از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد و در پاره‌ای از امور مثل وارد کردن بنی‌امیه به حکومت که در زمان خلیفه دوم صورت گرفت یا حوادثی که علیه جمعی از مسلمانان در یمن رفت و ماجراجویی برخورد خالد ابن ولید بامالک ابن نویره و یا تبعید ابوذر و مضروب شدن عمار در دوره خلیفه سوم و یا نحوه تقسیم بیت المال در دوره این خلیفه، شیعیان نظر مخالف داشتند. همانگونه که امام علی ابن ابیطالب علیه‌السلام نظر مخالف داشت اما این‌ها سبب دو دستگی در جامعه نبود بلکه تلاش در جهت اصلاح امور به حساب می‌آمد. البته جامعه اسلامی در دوره خلیفه سوم جناب عثمان ابن عفان دچار دو دستگی شدید شد و منجر به قتل خلیفه گردید اما در این صحنه ردی از اختلاف مذهبی وجود

نداشت، اعتراض عده‌ای از مسلمانان حجاز، مصر و عراق به عملکرد دستگاه خلافت از جمله نصب افرادی مثل ولید ابن عقبه که آشکارا شراب می‌نوشید به امارت کوفه و یا دست اندازی در بیت المال مسلمین و غارت بیت المال توسط منسوبین (مثلاً مروان ابن حکم داماد خلیفه) و منصوبین (مثل ولید و حکم ابن عاص) بود و از قضا چون این ماجرا در نهایت پا را از دادخواهی و تظلم فراتر گذاشت و به فتنه تبدیل گردید، امام علی و شیعیان او در مقام حل مسئله، وساطت و خواباندن مسئله برآمدند که موفق نشدند و خلیفه به صورت مشکوکی کشته شد و تا مدت‌ها آشوب ادامه پیدا کرد و به سلطه بنی‌امیه که در قرآن «شجره ملعونه» خوانده شدند، انجامید.

بنابراین در این دوران شیعه نه یک مذهب بود و نه یک جریان سیاسی بلکه بخشی از مجموعه مسلمین بود که البته در موضوعات خاص دیدگاه‌های خاص خود را داشت مثل اینکه مثلاً عمل جناب عمر که بر عدالت پای می‌فشرد و نسبت به نفوذ مسیحیان و یهودیان در دستگاه خلافت حساس بود، با عمل جناب عثمان که می‌گفت به خویشاوندانم هر مقدار بخواهم می‌دهم. آنان ارحام من هستند و یا در امور دیوانی از یهودیان و مسیحیان استفاده می‌کرد، متفاوت بود اما جنابان عمر و عثمان به این دلیل بر دو مذهب خوانده نمی‌شدند. وضع شیعه و محبان امام علی ابن ابیطالب نیز اینگونه بود. آنان و دوست داران خلفا دو مذهب نبودند و دو مذهب دیده نمی‌شدند. اما سؤال این است که چه عواملی سبب شدند تا اختلافات از بحث خلافت به مسایل فقهی، کلامی،

تفسیری و سیاسی گسترش پیدا کند؟ قرآن و پیامبر که یکی بودند، امام علی و شیعیان او هم که بجز قرآن و سخن و سنت پیامبر حرفی نمی‌زدند، خلفای راشدین و بقیه اصحاب هم که بر قرآن و سنت پیامبر تاکید می‌کردند. پس چرا اینهمه اختلاف پدید آمد؟ چه کسانی از این اختلاف سود بردند؛ شیعه که سودی نبرد، ائمه شیعه یکی یکی به شهادت رسیدند، به حبس افتادند، تبعید و محاصره شدند در حالیکه اهل بیت رسول خدا بودند و حسب آیه مودت باید «محترم‌ترین» می‌بودند. وقتی سرنوشت اهل بیت این بود می‌توان پرسید پس وضع شیعیان چه بود؟ پس شیعه از گسترش اختلافات سودی نبرد، سود را سه دسته بردند؛ یک دسته حکام جور بودند که وجود اهل بیت و پیروان اهل بیت را برای حکومت خود تهدید می‌دیدند دوم کسانی که با دمیدن به دشمنی در پی تقرب به دستگاه خلافت اموی و عباسی بودند و سوم دشمنان خارجی مسلمانان که برای تضعیف آنان به ایجاد دسته بندی‌های فکری و فقهی میان مسلمانان احتیاج داشتند.

بعضی افراد وانمود کرده‌اند که شیعه به قرآن کریم و سنت تمسک می‌کند و از طریق تحریف آیات و روایات نبوی برای ائمه و اعتقادات خود فضیلت تراشی می‌کند. آنان از عقل و استدلال عقلی بهره‌ای نداشته و فرقه‌ای جامد و متوقف در ادعاهای خود هستند. این ادعاها در حالی است که پیروان اهل بیت با وجود صراحتی که در آیات و روایات در فضیلت پیامبر و خاندان مطهرش وجود دارد، نیازی به تاویل و تحریف ندارند از سوی دیگر بسیاری از علمای بزرگ و

از جمله صاحبان صحاح سته در انطباق آیات و روایات به اهل بیت با شیعیان همداستان می‌باشند. در عین حال این افراد اگر صادقانه چنین ادعایی دارند به منابع فقهی شیعه مراجعه کنند تا دریابند علاوه بر کتاب و سنت، عقل و اجماع نیز از منابع فقهی شیعیان است و از قضا فقه شیعه به دلیل اینکه در طول تاریخ خود برخوردار از فقها و مجتهدان سرآمد بوده از چشمه جوشان اجتهاد بهره برده در حالیکه در بعضی مذاهب دیگر اجتهاد محدود و محصور در آراء چهار امام و فقیه قرن دوم است و باب اجتهاد و زیادت در آن بسته است. شیعه در مباحث فقهی علاوه بر کتاب و سخن رسول الله صلی الله علیه و آله به منبع عظیم دیگری که روایات ائمه طاهرین است هم متکی هستند که گره‌های عامض را باز می‌کنند. شیعه با تکیه بر میراث علمی عظیم اهل بیت مبدع و مبدا بسیاری از علوم است حقیقت آن است که اهل بیت پیامبر و به تاسی از آنان فقها و متکلمین شیعه در تدوین علوم گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند آنان اهتمام فراوانی به جمع آوری و تدوین علوم داشتند. تاریخ فقه، اصول، کلام، ادبیات، تفسیر، حکمت و عرفان هزاران اثر برجسته و هزاران شاگرد ممتاز شیعه را در پیشانی خود دارد. دکتر محمدضیاءالدین الریس استاد سابق تاریخ اسلام در دانشگاه قاهره می‌گوید «اولین گروهی که کتابی علمی در بحث امامت تالیف کردند و سعی داشتند مذهبشان را با ادله منطقی اثبات کنند، شیعیان بودند آنها به این موضوع در علم کلام جایگاه خاصی دادند در حالیکه نهایت کاری که فرقه‌های دیگر کردند این بود که به سؤالات شیعیان پاسخ گویند. در حقیقت نتیجه کارشان جز مجموعه‌ای از ردیه‌ها بر ادعاهای شیعه نیست لذا

سیاق جواب‌ها با سیاق سؤال‌ها شباهت دارد و نوعی مطابقت میان ادعا و رد آن می‌بینیم.» (محمدضیاءالدین ال‌ریس، النظریات السیاسیه فی الاسلام ص ۸۲-۸۱) بنابر این عقیده امامت، شیعه را متوقف و جامد نکرده است چرا که عقیده امامت خللی به عقلانیت وارد نمی‌کند. در این میان توجه به مناظرات پیروان این مذهب در قرن دوم هجری که در آن بازار جدل و مناظره‌های علمی داغ بود، در فهم این موضوع بسیار راهگشا می‌باشد. مناظرات هشام ابن حکم با علمای معتزله مثل عمر ابن عبید، ابوهزیل و ابی بکرالامم که از سرامدان علمی معتزله بودند، از جمله این موارد است. اگر تعصب و حسادت کنار گذاشته شود و صفحات تاریخ ملاک داوری باشد، اعتراف خواهد شد که رد پای تشیع در تمام تحرکات عقلی جهان اسلام دیده می‌شود. پایبندی شیعیان به مذهب اهل بیت علیهم السلام از روی تعصب و همبستگی گروهی و به قصد صدمه زدن به مذاهب مسلمانان و یا پایین آوردن مقام امامان مذاهب دیگر نبود، بلکه دلایل شرعی آن‌ها را و می‌داشت از مذهب اهل‌بیت پیروی کنند. اگر آنان دلیلی محکم برای پیروی از شخص دیگر می‌یافتند، آن را دنبال کرده و دیگر این همه سختی را در پیروی از اهل بیت متحمل نمی‌شدند. به علاوه این اهل بیت پیامبر بودند که خلق و خو و رفتار پیامبر اعظم را تعلیم می‌دادند. آنان هم پایه قرآن و دوشادوش آن و عالم به احکام پنهان و نکته‌ها و طرایف قرآن بودند.

۹- امامت، عاشورا و مهدویت



امامت، عاشورا و مهدویت سه عنصر شاخص و الهام بخش و هویت ساز مذهب تشیع می باشد. با توجه به تفاوت نگاه میان شیعه و برادران سنی به اختصار هر یک را بیان می کنیم.

۶/۱- امامت

شیعیان معتقدند از آنجا که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله خاتم انبیاء است و پس از ایشان باب ارسال رسل و انزال کتب بسته شده است بنابراین برای تداوم راه رسالت ضرورتاً باید از سوی خداوند متعال تدابیری اندیشیده می شد تا هم راه انبیاء از گزند مدعیان و بدخواهان مصون داشته شود و هم این راه نورانی در نسل های بعدی که پیامبر را ندیده اند و در عین حال باید به او ایمان داشته و در عمل به دستورات خداوند و او التزام داشته باشند، استمرار پیدا کند. پرواضح است که این مهم نمی توانست به خود مردم سپرده شود تا با شور و رأی تحقق پیدا کند.

بر این اساس شیعه از حیث عقلی نادیده گرفتن چنین مهمی از جانب خدا و رسول مکرم او را منطقی و حکیمانه نمی داند علاوه بر آن از حیث نقلی هم روایت متواتر غدیر که در کتب اولیه برادران اهل سنت هم آمده است و در آن نام ۱۲ امام پس از پیامبر ذکر شده است را گواه قطعی بر عدم تسامح خدا و پیامبر در موضوع ولایت می داند. ولایت البته دایره و دامنه ای وسیع تر از

خلافت به معنای حکومت دارد و شامل شئونی که پیامبر اکرم مأمور و مسئول آن بودند می‌شود و حتماً یکی از آن‌ها اداره دولت و حکومت است.

شیعه با استناد به منابع معتبر از جمله منابع دست اول اهل سنت می‌گوید پیامبر در ۱۸ ذی الحجه سال حجه الوداع، ۷۰ روز پیش از آنکه رحلت نماید به امر خدا ولی بعد از خود را با صراحت و با نام معرفی کرد و از جمله علی ابن ابی طالب را «خلیفتی» و «وارثی» خواند و بعد از همه آنان که در آن سال به سفر حج آمده بودند به صورت یکی یکی برای خلیفه پس از خود بیعت گرفت و در آنجا تصریح کرد به زودی از میان شما می‌روم و عمر من به پایان رسیده و خدا کار پس از من را به علی سپرده است.

بعضی از فقهای اهل سنت در توجیه آنچه پس از رحلت پیامبر واقع شد گفته‌اند بیعت غدیر، بیعت محبت بود نه بیعت خلافت. این البته با متن حدیث غدیر و با مجموعه آنچه در آن روز تاریخی گذشت منافات دارد و از دیگر سو این تفاوت بدیهی در دو کلمه محبت و خلافت اگر مدنظر پیامبر بزرگوار بود، بیان می‌کرد. در حالیکه در هیچ کتاب معتبر برادران سنی کلمه‌ای تفکیکی به نقل از پیامبر ذکر نشده است.

شیعه می‌گوید چگونه است که خداوند در قرآن کریم درباره سهم الارث وارثین یک میت به تفصیل سخن گفته و حال آنکه این یک مسئله جزیی است و اختلاف در آن حداکثر به اختلاف در یک خانواده برای یک زمان خاص منجر می‌شود اما درباره میراث پیامبر آخرالزمان و موضوع بسیار مهمی مثل امامت مردم و امامت دین بیطرف بوده و کار را به حوادث و پیشامدها سپرده است! یا

چطور خداوند که قتل یک انسان مظلوم را قتل انسانیت خوانده و قاتل انسان مؤمن را وعده عذاب الیم داده درباره موضوع رهبری جامعه مسلمان که اگر به انحراف افتد به قتل عام انسان‌های مؤمن به‌طور پیاپی و در قرون متعدد و متوالی منجر می‌شود- که دیدیم شد - مسامحه نموده است؟

شیعه می‌گوید چطور می‌شود پیامبر عظیم الشانی که برای هدایت یک یا چند انسان کافر آنچنان خود را به دریای رنج می‌اندازد که خداوند متعال در آیه ۶ سوره کهف می‌فرماید نزدیک است در این راه جان دهی و یا در آیه ۳۷ سوره نحل می‌فرماید اینقدر در هدایت گمراهان حرص نوز، نسبت به حفظ ایمان و خون و حقوق انسان‌هایی که به اسلام درآمده اند، بی‌تفاوت باشد و آنان را در کشاکش حوادث سخت و فتنه‌ها رها کند و رخت از جهان ببندد.

شیعه می‌پرسد چطور جناب عمر ابن خطاب برای جلوگیری از فتنه و آشوب و تفرقه یک روز پس از رحلت پیامبر درنگ نکرد و بعضی بزرگان قوم را برای انتخاب «رهبر امت» به سقیفه فراخواند و چطور جناب ابوبکر ابن ابی‌قحافه وقتی در آستانه مرگ قرار گرفت برای آنکه فتنه‌ای درنگیرد، خلیفه پس از خود را معرفی کرد و چطور خلیفه دوم آنگاه که با آثار مرگ مواجه گردید، برای بازداشتن جامعه از تفرقه شورایی شش نفره تعیین کرد و روش انتخاب خلیفه را نیز معین نمود، اما پیامبر عظیم‌الشان نسبت موضوعی با این درجه از اهمیت بی‌تفاوت بود؟

کم نیستند بزرگان متقدم و متاخر از اهل سنت که بر «فضیلت» امام علی ابن ابی طالب علیه‌السلام نسبت به بقیه اقران از جمله سه خلیفه که پس از پیامبر زمام

امور دینی و دنیوی مسمانان را عهده دار شدند، گواهی داده‌اند و راستی چه کسی برای ادامه‌ی راه پیامبر از کسی که نزدیک به ۳۳ سال در دامان پیامبر تربیت شده، اولین مؤمن به او بوده و در سخت‌ترین صحنه‌ها _ از جمله لیله المیبب _ شهادت طبانه در کنار پیامبر بوده و آیات متعددی درشان او و شأن خانواده او نازل گردید سزوارتر بوده است.

شیعه می‌گوید خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس که آشکارا حدود الهی را می‌شکستند، نسبت به حلال و حرام الهی بی‌اعتنا بودند، ریختن خون هزاران انسان شریف مسلمان را مباح می‌شمردند را نمی‌توان مصداق خلیفه خدا و خلیفه رسول خدا دانست. اگر دین به یک‌طرف باشد و خلافت به طرف دیگر، خلیفه را نمی‌توان خلیفه‌ای متدین خواند. شیعه می‌گوید خدا و پیامبر حتماً راضی به خلافت امثال یزید ابن معاویه و هشام ابن عبدالملک نبوده‌اند و نسبت به آن بی‌اعتنا هم نبوده‌اند. شیعه بر این اساس می‌گوید در هر زمانی ضرورتاً باید اعلم، اتقی، اعدل، ازهد، ابصر و مدبرتر مسلمانان در راس جامعه اسلامی قرار گیرد تا دین و جامعه از گزندها مصون بمانند.

شیعه می‌گوید رسول خدا با اذن الهی که در آیه ابلاغ آمده، ائمه و خلفای خود را معرفی کرده و وقتی معرفی شده‌اند حسب دستور دیگر قرآن، مسلمانان نباید از خدا و رسول پیشی می‌گرفتند و به شور و یا رأی در موضوعی که بیان شده روی می‌آوردند. اما مع الوصف شیعه به دلیل پای فشردن بر این نهج نورانی و تلاش برای به سرانجام رسیدن آن به «رفض» و «اختلاف افکنی» متهم گردید و

بیش از هزار سال از سوی حکومت‌های جور و عوامل به ظاهر دینی آنها زیر فشار قرار گرفت و قربانی داد.

بزرگان و برادران اهل سنت به این نکته توجه کنند که شیعه یک موجود پیچیده و دارای سرالاسرار نیست. شیعه یک حزب و یا یک فرقه نیست که سر در آوردن از احوال و سرگذشت آن ناممکن باشد. شیعه از زمان آغاز یعنی از زمان حیات رسول خدا متن مکتوب دارد. شیعه نهج البلاغه و صحیفه سجادیه دارد این آثار به زمانی برمی‌گردد که مذاهب چهارگانه حنبلی، حنفی، مالکی و شافعی پدید نیامده بودند.

شیعه کتب فقهی دارد که به زمان حیات احمد ابن حنبل، نعمان ابن ثابت، مالک ابن انس و احمد ابن ادریس برمی‌گردد. سلسله فقها و سلسله آثار حدیثی و کلامی شیعه از شیخ مفید تا امروز مشخص هستند. شیعه و علمای آن در طول دوران خود «متهم مظلوم» بوده‌اند. در طول این دوران افراد بدون آنکه حقیقت را از علمای شیعه و یا از آثار علمی آنان جویا شوند، به سخنان دیگران درباره آنان گوش سپردند و نسبت‌هایی داده‌اند که یا اساساً حقیقت نداشته و یا آنکه دستخوش کژتابی شده است.

حرف‌های یک‌طرفه درباره عقاید و تاریخ شیعه، جامعه سنی را تحت تاثیر زیاد قرار داده و این در حالی است که دشمنان اسلام هم برای ایراد ضعف به جهان اسلام در این کوره دمیده‌اند.

با کمال تأسف باید گفت بسیاری از منابر که باید پژواک حقایق اسلامی و سنگری برای وحدت مسلمین باشند به چوب پاره‌هایی برای نواختن مسلمانان مؤمن مجاهد به شرک و انحراف تبدیل گردیده‌اند.

۶/۲- عاشورا

واقعه عاشورا تلخ‌ترین حادثه پس از بعثت پیامبر است چرا که در آن یکی از اهل بیت، یکی از اهل کساء، یکی از اهل مباحله، یکی از اهل کوثر و یکی از دو آقای جوان اهل بهشت به قربانگاه کشانده شد تا زنازادگان حاکم خون او را بریزند در حالی که او نه شرارت کرده بود، نه سرکشی داشت، نه به کسی ظلمی کرده بود، نه فساد کرده بود. کسی که در مدینه مظهر صلاح و برکت بود، نسبش با یک واسطه به پیامبر می‌رسید، فرزند صاحب سوره کوثر بود و تا امروز درباره اینکه او یکی از پنج نفر اهل بیت بود، تردیدی روا داشته نشده است. واقعه عاشورا فقط از این جهت تکان دهنده نبود بلکه از این باب که دست پخت امت در حد فاصل رحلت پیامبر تا واقعه محرم ۶۱ هجری به جایی ختم شود که بارزترین سمبل دین و آشکارترین سمبل طغیان در جلوی چشم امت به مصاف بروند و امت پیامبر در عقیده یا در عمل و یا در بی‌عملی چنین فاجعه‌ای را رقم بزنند و در نهایت سر با فضیلت‌ترین مردم در کوچه‌های مسلمانان به علامت پیروزی خلیفه مسلمانان بر «از دین خارج شدگان»! گردانده شود. این بسیار دردناک‌تر از شهادت فجع امام حسین ابن علی علیهما السلام است.

دردناک‌تر از آنچه نوشته شد، داوری‌هایی است که پس از حادثه عاشورا تا امروز در مورد این واقعه بین عده زیادی از علمای جهان اسلام جریان پیدا کرده است. وضع امام حسین علیه‌السلام و وضع یزید ابن معاویه آنقدر روشن است که اختلافی را بر نمی‌تابد. امام حسین به‌عنوان یکی از اهل بیت پیامبر در برابر تقاضای بیعت فردی با خصوصیات یزید پاسخ منفی داده و بعد یزید چنین حقی را برای وی قایل نشده و دستور قتل او را صادر کرده در حالیکه او به قصد جنگ با یزید مدینه پیامبر را ترک نکرده بلکه به دعوت جمعی بزرگ از مسلمانان عازم کوفه شده است. سزای چنین فردی حتی اگر یک فرد عادی باشد اجبار به بیعت و سپس قتل نیست. در این واقعه، حکومت یزید فرزندان پیامبر را به قتل رسانده و بعد نوامیس پیامبر را به اسارت درآورده و سرهای فرزندان پیامبر را شهر به شهر و کوی به کوی گردانده است.

یک چنین اقدامی شایسته محکوم شدن است. اما با این وجود، عده‌ای پاسخ منفی امام حسین بن علی و ترک مدینه و عزیمت به کوفه را فتنه انگیز خوانده‌اند و حال آنکه فتنه شکاف در امت است و شکاف در امت را بنی‌امیه از طریق تبدیل کردن امت به دو دسته منقادان و مصلحان.

یزید و پدر او اجرای شریعت پیامبر را متوقف کرده و رسم جاهلی را احیا نمودند، کسی که برای احیای شریعت پیامبر، خود را در معرض شهادت قرار می‌دهد و در راهی گام می‌نهد که می‌داند هیچ بهره دنیوی بر آن مترتب نیست، شایسته همراهی است و این همراهی فقط به دوره حضور او محدود نیست بلکه در همیشه تاریخ باید با او همراهی شود. ما از فقهای که به دلیل مخالفت

امام حسین بن علی با حاکم و با رسوم جعل شده حاکم بر جامعه، او را شایسته قتل و حکومت بنی‌امیه را به دلیل حاکم بودن محق خوانده‌اند می‌پرسیم اگر چنین است باید از دین اسلام خارج شوند چرا که همین حکم را باید در نزاع بین پیامبر و سران مشرک مکه هم جاری کرده و کنار ابوسفیان‌ها و رویاروی پیامبر قرار گیرند.

بعضی از فقهاء معاصر بر شیعه خرده می‌گیرند که چرا بر زنده نگهداشتن عاشورا پافشاری می‌کند و آن را مثل بسیاری از حوادث به تاریخ نمی‌سپارد؛ شیعه عاشورا را یک صفحه درس آموز و عبرت آموز می‌داند و از آن پرچمی ساخته تا امت دوباره گمراه نشود. شیعه عاشورا را ادامه داده تا همه مسلمانان بدانند باید دنبال فهم درست وقایع و حقایق باشند. امام حسین برای دفاع از دین پیامبر بپاخواست و به قلت عده وعده خود و کثرت عده و عده بدعت گذاران، منحرفان و ظالمین توجه نکرده و از آنها سپری برای بی‌خیالی و وانهادن مسئولیت نساخت. او اعتلای دین را بر راحتی و حفظ وجهت شخصی و طایفه‌ای ترجیح داد و به همگان آموخت نباید از هر حکم به صرف حکم بودن و هر حاکمی به صرف حاکم بودن تبعیت کرد بلکه مسلمانان باید حکم و حاکم را با معیارهای قرآنی و موارث نبوی بسنجند، آنگاه که انطباق دیدند تبعیت کنند و آنگاه که مغایرت دیدند، سکوت نکنند. پس این واقعه یک خط فاصل تاریخی میان حقیقت و انحراف ایجاد کرد و تکلیف مسلمانان را برای همیشه تاریخ روشن نمود.

شیعه اگر عاشورا را در طول ۱۳۸۵ سال زنده نگه داشته است، فقط نخواستہ از امام حسین علیه السلام تجلیل کند و عاملان فاجعه عاشورا را نکوهش نماید. شیعه پرچم عاشوار را برای دفاع دائمی از دین و مقابله دائمی با بدعت گذاران، مفسدان و ظالمان برافراشته کرده نه اینکه بخواهد از این طریق در میان امت اختلاف بیاندازد و سبب تضعیف صفوف مسلمانان گردد. امام حسین علیه السلام خود وقتی با شمشیرها مواجه گردید فرمود «اگر دین محمد جز با کشته شدن من بر پای نمی ماند، ای شمشیرها مرا در میان گیرید.» این یعنی همه مسلمانان‌ها آنگاه که ستون‌های دین را در معرض فروپاشی دیدند به میدان آمده و مانع آن شوند و لو اینکه با به خطر انداختن جان خود مواجه گردند.

این یک دعوت اصلاح گرانه است نه قیامی خودخواهانه، چنین اهمیتی به حفظ دین ضمن آنکه شایسته تقدیر می باشد، به حسین ابن علی و زمان او اختصاص ندارد و دقیقاً شیعه برای چنین هدف بزرگی به احیاء عاشورا همت گماشته است و این هیچگاه کم هزینه نبوده است. کمترین هزینه آن متهم شدن به بدعت گذاری بوده است و البته در طول تاریخ هزاران شیعه برای برپاماندن پرچم حق خواهی جان باخته اند. امروز همین شیعیان با پرچم امام حسین علیه السلام در برابر عده وعده عظیم نظام استکباری جهان و صهیونیسم جهانی ایستاده اند و به آن ضربه ها زده اند و البته در این راه گروه گروه به شهادت رسیده اند. اگر حفظ عاشورا نبود آیا شیعه هم راه سازش با کفار را در پیش نمی گرفت؟ حفظ عاشورا یک مسئله سیاسی است اما نه از نوع فرقه گرایانه و فخر فروشانه و برتری طلبی مذهبی بلکه از نوع ایجاد «بنیان

مرصوص» در برابر دشمنان اسلام و معاندان شریعت محمد صلوات‌الله‌علیه و آله .

۶/۳- مهدویت

اعتقاد به اینکه ادیان ابراهیمی «موعود» دارند که در نهایت ظهور می‌کند و جهان را اصلاح می‌نماید، عمومی است کما اینکه این اعتقاد در بین همه مذاهب اسلامی عمومیت دارد. در آیات متعدد قرآن کریم به کسانی که به ناحق به استضعاف مبتلا گردیده‌اند، وعده ظهور منجی داده شده است. براساس آیات قرآن در همه کتب آسمانی وعده ظهور مصلح و منجی آمده است. در متن این بشارت دو آموزه مهم وجود دارد؛ یکی اینکه اداره امور جهان و نیز اداره امور دینداران باید به دست «مصلح» و «هادی» باشد. این یعنی رضایت خدا در برپایی دولت‌هایی از این جنس است، دیگر اینکه همه بدانند این قاعده بر جهان حاکم خواهد شد ولذا خود را برای آن آماده کرده، شعله‌های امید را در خویش زنده نگاه دارند و برای تحقق آن تلاش کنند. در واقع این هم «سنت» و هم «مسئولیت» است. انتظار فرج، انتظار گنه کاران و لایابالی‌ها نیست، انتظار صالحان و مجاهدان برای پایان یافتن سیطره گنه کاران و لایابالی‌هاست. لازمه این کار این است که منتظران با سلاطینی که سلطه آنها بر گناه و معصیت و بی‌بند و باری بنا شده، سر سازش نداشته باشند. قرآن کریم در آیات متعدد، یهودیان را به سبب آنکه در عین انتظار اصلاح، قدمی در این راه بر نمی‌داشتند و

حفظ جان خویش را بر تلاش برای اصلاح مقدم می‌داشتند، سرزنش کرده است.

در مذاهب اسلامی موعود «مهدی» است این واژه مشترک میان آنان است و جزء آرزوهای تاریخی آنان می‌باشد. این آرمان آنقدر در میان مسلمین نهادینه شده است که در طول تاریخ و حداقل از قرن دوم هجری عده‌ای به طمع سوء استفاده از این ظرفیت عظیم اعتقادی انداخته و به پیدایی «مهدی‌ها» منجر شده تا جائیکه مهدی عباسی، خلیفه سفاک خود را همان موعود اسلام معرفی می‌کرد.

در میان برادران اهل سنت «مهدی» موعودی است که هنوز متولد نشده و خاستگاه خانوادگی او هم مشخص نیست کما اینکه درباره اینکه او تحت چه شرایطی ظهور می‌کند هم از سوی آنان حرف واضح و مشترکی زده نشده است البته اکثر آنان وی را «قرشی» و «عرب» و از اهالی مدینه یا مکه دانسته‌اند. شیعه اثنی عشری ضمن آنکه قرشی و عرب بودن مهدی را درست می‌داند معتقد است مهدی متولد شده و از تولد او - با حساب امروز - ۱۱۹۶ سال می‌گذرد. شیعه می‌گوید وی از پدر و مادری مشخص (امام حسن بن علی العسکری و نرجس خاتون) متولد شده و اگر چه از نظرها پنهان می‌باشد اما حجت امروز خداوند در میان بندگان می‌باشد. شیعه برای امام مهدی علیه السلام دو دوره غیبت صغری، ۸۵ سال و غیبت کبری قایل است و با ذکر دقیق اسامی نواب امام در دوره غیبت صغری، به صدها شخص معین اشاره می‌کند که او را در آن دوره ملاقات کرده‌اند. در منابع شیعی سخنان زیادی از این امام ثبت شده است.

شیعیان معتقدند همین حالا هم امکان زیارت امام مهدی برای افراد خاصی وجود دارد و به افرادی اشاره می‌کنند که در دوره غیبت کبری ایشان را ملاقات کرده‌اند. شیعیان معتقدند در دوره غیبت کبری، فقهای شیعه که دارای شرایط مندرج در روایت مقبوله عمر ابن حنظله باشند، نیابت عام امام مهدی را برعهده دارند و تنها ایشان در دوره غیبت شایسته حکومت می‌باشند.

از این حیث «مهدی» و «موعود» در میان شیعیان وضعیتی روشن‌تر دارد یعنی فرد مشخص و به‌طور خاص قابل دسترس می‌باشد. در شیعه نحوه ظهور و کسانی که او را همراهی خواهند کرد تا حد زیادی مشخص می‌باشد و تکلیف مسلمانان در دوره ما بین انتظار و ظهور مشخص است. البته بعضی مذاهب شیعه مثل «زیدیه» معتقدند امام مهدی از سادات و فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیهاست که هنوز متولد نشده است.

اهل سنت سیادت مهدی را رد نمی‌کنند ولی آن را قطعی هم نمی‌دانند. اعتقاد به مهدویت در شیعه جنبه فعال (دنیا میک) دارد یعنی تلاش برای جلب رضایت و محبت مهدی، سبب تقوا و دین ورزی شده است. اعتقاد به مهدویت در میان برادران اهل سنت، غیر فعال (ایستا) است و تاثیر خاصی در رفتار فرد ندارد.

۱۰- تلاش‌های اهل بیت برای اصلاح تفکر سیاسی مسلمانان



پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه و آله خود را «مدینه علم» و امام علی ابن ابی طالب‌علیه‌السلام را «باب آن» خوانده‌اند. بدون هیچ تردیدی علم پیامبر از وحی جوشیده و جامع الاطراف بوده است. خداوند می‌فرماید انا ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا مهم الكتاب و الحکمه ليقوم الناس بالقسط، «بینات» یعنی با تبیین‌ها، «کتاب و الحکمه» یعنی مجموعه‌ای از علوم که با حکمت درهم آمیخته است. این حکمت در واقع همان «علوم عملی» است یعنی علمی برای ساختن جامعه‌ای صالح و توانمند که بر پایه عدالت استوار است و در برابر انحرافات و دشمنی‌ها قدرتمند می‌باشد.

علی ابن ابی طالب و بقیه اهل بیت علیهم‌السلام که باب علوم نبوی هستند از یک سو راهنمای امت بودند و از دیگر سو پاسخ‌دهنده سؤالات و برطرف‌کننده شبهات بوده‌اند. مجموعه‌ای از این ارشادات و پاسخ‌های اهل بیت در قالب تعداد زیادی کتب توسط بزرگان شیعه و سنی تدوین شده و در دسترس می‌باشند با اینکه قرن‌ها از زمانی که اهل بیت در دسترس مردم بوده‌اند، گذشته است اما هنوز آنچه در بیان و پاسخ آنان در زمینه‌های مختلف آمده، برترین و کامل‌ترین هستند و غبار کهنگی بر آنان ننشسته است. دلیل آن این است که این سخنان ریشه در وحی دارند کما اینکه در بیان معارف و احکام و پاسخ‌ها نوعاً به وحی (قرآن کریم) استشهاد شده است.

اولین کتاب در فقه و احکام آن کتاب امام علی ابن ابی طالب علیه‌السلام است. ابن عباس نسخه‌ای از آن داشت و برای فهم مهم‌ترین اصول و روش قضاوت به آن مراجعه می‌کرد. امام محمدبن علی الباقر علیه‌السلام هم نسخه‌ای از آن که به خط امام علی بود در اختیار داشت که پس از او در میان نوادگان پیامبر صلوات‌الله‌علیه دست به دست می‌شد. علاوه بر آن شاگردان ایشان از جمله «عبدالله ابن ابی رافع» و «اصبغ ابن نباته» آنچه را از آن حضرت در احکام دین دریافت می‌کردند، یادداشت می‌نمودند یکی از آثار سیاسی، اجتماعی و قضایی، «عهدنامه امام علی» به مالک اشتر می‌باشد که هنوز اثری جامع‌تر از آن در زمینه‌هایی که گفته شد، نوشته نشده است. آن حضرت در این عهدنامه قواعد مهم همبستگی اجتماعی و تعاون انسانی برای اقامه عدل و مدیریت صحیح و سیاست و اصلاح جامعه بشری، سازماندهی ارتش و مسایل مهم خراج را تبیین کرد. ایشان اصل آبادانی و عمران، اصلاح شهرها و منابع ثروت و تجارت و صنعت در حیات جامعه و دیگر قواعد و بنیان‌های اساسی را که برای برپایی عدالت لازم است در این عهدنامه نگاشت. بدلیل اهمیت این عهدنامه از دیرباز تا امروز توسط علمای سرشناس سنی و شیعه شرح‌های متعددی برآن نوشته شده است؛ شرح ابن ابی الحدید حنفی، شرح شیخ محمد عبده مفتی شافعی الازهر در سال ۱۳۱۷ ق و شرح سید بحرانی از جمله ده‌ها شرحی است که بر آن نوشته شده است.

یکی دیگر از این آثار «رساله حقوق» امام علی بن حسین بن علی علیهم‌السلام است که مشتمل بر ۵۰ اصل در علم حقوق می‌باشد. این رساله بزرگترین کتابی

است که در قرن اول به رشته تحریر در آمده و در آن رابطه انسان با خودش، برخورد با انسان‌های دیگر، وظایف حکام در برخورد با مردم، وظایف مردم در قبال حاکمان و وظایف بنده در برابر پروردگار توضیح داده شده است. تردیدی نیست که اهل بیت در تدوین فقه و سایر علوم اسلامی سرآمد دیگران بوده‌اند. آنان خود به تدوین علوم پرداخته و شاگردانشان را نیز به آن ترغیب می‌کردند. نجاشی، علی ابن ابی رافع از شاگردان خاص پیامبر و امام علی علیهما السلام را در طبقه اول مصنفان مسلمان می‌داند که دو کتاب در فنون فقه و سنن و احکام دارد که حاوی سخنان پیامبر و امام علی است. عصر امام محمد ابن علی و امام جعفر ابن محمد علیهم السلام به دلیل گشایش سیاسی که در حد فاصل انقضای بنی‌امیه و شکل‌گیری بنی‌عباس پدید آمد، عصر شکوفایی و توسعه علوم اهل بیت بود. در این دوران ارباب مذاهب اربعه اهل سنت در رفت و آمد با این دو امام بودند و از آنان می‌آموختند. در این دوران مردم برای دریافت مسایل دین از سراسر جهان اسلام به مدینه آمده و مسایل دینی خود را می‌آموختند. بعضی اسناد تاریخی، تعداد شاگردان درس امام جعفر صادق علیه‌السلام که در زمان‌های متوالی در رشته‌های مختلف فقهی - کلامی از ایشان تلمذ می‌کردند را تا چهار هزار نفر ذکر کرده‌اند. از امام باقر به عنوان واضع «علم اصول» یاد شده است و شاگرد او «هشام ابن حکم» با بهره‌گیری از درس امام کتاب «الالفاظ و مباحثها» که از مهمترین مباحث علم اصول می‌باشد، نوشته است.

با توجه به اینکه بیش از دو دهه (از سال ۱۴ هجری) نقل حدیث از پیامبر ممنوع بود و پس از آن جعل حدیث رواج زیادی پیدا کرد، یکی از فعالیت‌های متداوم اهل بیت بخصوص در زمان حیات امام محمد ابن علی و امام جعفر ابن محمد علیهما السلام پاسخ به شبهاتی بود که به دلیل آنچه گفته شد برای مسلمانان پیش می‌آمد. در این دوره، اهل بیت پیامبر در تشخیص صحت و سقم روایاتی که به پیامبر نسبت داده می‌شد، مرجعیت داشتند و کلام‌شان فصل الخطاب بود. مثلاً «مکحول ابن ابراهیم» از قیس ابن ربیع نقل کرده است که از ابواسحاق درباره مسح روی کفش پرسیدم پاسخ داد مردم همه بر کفش مسح می‌کنند اما وقتی همین سؤال را از محمد ابن علی ابن حسین پرسیدم جواب داد قرآن مسح بر کفش را نمی‌پذیرد و مرا از این کار نهی کرد. یا نقل دیگری از زرارہ آمده که مردی از بجیلہ نزد امام باقر آمد در حالیکه روبروی کعبه نشسته بود و به آن نگاه می‌کرد، پرسید کعب الاحبار (کعب ابن مانع حمیری) می‌گوید کعبه هر روز برای بیت المقدس سجده می‌کند آیا درست است. امام از او پرسید نظر خود تو چیست، او پاسخ داد کعب راست می‌گوید. امام برخلاف رویه خود، خشمگین شد و گفت دروغ گفتی و کعب نیز دروغ گفت.

یکی از اقدامات متوالی و متعدد اهل بیت مناظره با صاحبان فرقه‌های مختلف بود و از این طریق از یک سو بطلان اندیشه‌های آنان را بیان می‌کردند و از سوی دیگر مانع تاثیر این فرقه‌ها در میان جامعه اسلامی می‌شدند. کما اینکه راهنمایی و نصیحت به حاکمان و تلاش برای اصلاح رفتار آنان مورد اهتمام اهل بیت بود. عمر ابن عبد العزیز زمانی که به حکومت رسید از امام محمد ابن

علی‌الباقرعلیه‌السلام درخواست راهنمایی در مسایلی که به درد دنیا و آخرت او بخورد، نمود امام به او فرمود «توصیه می‌کنم که مسلمانان کوچک‌تر از خود را همچون فرزند خود، میان سالان آنان را همچون برادر خود و بزرگترهای آنان را همچون پدر خود بدانی. بنابراین به فرزندت رحم کن، به برادرت بخشش نما و به پدرت خوبی کن و اگر کار خوبی انجام دادی آن را ادامه بده» (بحرانی، عوالم العلوم ج ۱۹ ص ۲۶۷)

پاسخگویی به شبهه‌های مادی‌گرایان و دنیا‌مداران یک جهاد علمی است که متأسفانه امروز وانهاده شده است. اهل بیت پیامبر به این موضوع اهتمام زیادی داشتند به گونه‌ای که هزاران صفحه از پاسخ‌ها و مناظرات آنان تدوین شده است. آنان پیروان خود را به فرا خور ظرفیت‌شان و با دسته‌بندی به رویارویی با سؤالات و مناظرات علمی می‌فرستادند و پیش از آن آنان را تعلیم می‌دادند. اهل بیت ضمن تربیت متکلمین از کلام جدلی و مباحثه برای غلبه پرهیز می‌دادند. شیوه استدلال و پاسخگویی اهل بیت بخصوص در دوره امام صادق آنقدر دلنشین و محکم بود که فقهای بزرگ اهل سنت معاصر آنان از جمله ابوحنیفه و سفیان ثوری را ترغیب می‌کرد در این مناظرات حضور پیدا کرده و بیاموزند. ابوالفلاح عبدالحی بن عباد حنبلی می‌گوید ابوجعفر محمدباقر ابن علی علم را شکافت، ریشه اش را شناخت و به آن وسعت بخشید. (شذرات الذهب ج ۲ ص ۷۲) و محمد ابن طلحه قرشی عدوی شافعی گفته است محمد بن علی باقر شکافنده علم و جمع آورنده آن و آشکار کننده دانش و بلند کننده آن است. (مطالب السوول ج ۲ ص ۵۰) محمد بن عبدالفتاح حنفی گفته است محمد ابن

علی زمین را شکافت و پنهانی‌ها و خفایای آن را آشکار نمود. (جوهره الکلام ص ۱۳۲)

اهل بیت پس از رحلت پیامبر با شرایطی مواجه شدند که علیرغم آیات زیادی که در بیان شأن و منزلت آنان نازل شده بود و علیرغم سفارشات پیامبر حتی از حقوق طبیعی یک انسان مثل بیعت کردن یا نکردن برخوردار نبودند و به دلیل جایگاه منحصر به فردی که در میان مردم داشتند، رقیب بالقوه حکومت‌ها محسوب می‌شدند در معرض آزار بودند. حضرت فاطمه دختر پیامبر که در شأن او سوره کوثر نازل شده بود اندکی پس از رحلت پیامبر به شهادت رسیدند. علی ابن ابی طالب بارها از سوی حکومت تبعید گردید، امام حسن بن علی توسط خلیفه به شهادت رسید، امام حسین ۵۰ سال پس از رحلت پیامبر با آن وضع فجیع به دست خلیفه شهید شد و این وضع تا آخر استمرار داشت مع الوصف با همه این مضیقه‌ها و حوادث تلخ بیکار ننشستند و مشعل اسلام را علیرغم تند بادهای روشن نگاه داشتند و در نهایت در این راه موفق شدند. آنان با تعلیم و تربیت افرادی که ظرفیت لازم را داشتند، اسلام اصیل را در عمق سرزمین‌های اسلامی به گوش مردم رساندند. منصور دومین خلیفه عباسی می‌گفت چه کنم که همزمان کرسی‌های درس اهل بیت در بغداد، ری، قم، خراسان و یمن برقرار است. آنان علوم اهل بیت و میراث پیامبر را با سختی زیاد حفظ کردند.

در طول این دوران علاوه بر حکومت‌های جور، فقهای درباری برای جلب رضایت خلیفه و برخوردار شدن از عطایای آن، شرق شناسان بخاطر دشمنی با

اسلام و آگاهی از نقش اهل بیت در برپایی خیمه «اسلام اصیل» و غرض ورزانی که برجسته شدن مذهب اهل بیت را افشاگر باطن باطل خود می‌دانستند به تبلیغات سوء علیه اهل بیت پرداختند اما از آنجا که بنا به سخن پیامبر، قرآن و اهل بیت از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض به حضور او برسند، این شجره طیبه و تعلیمات نورانی آن باقی مانده و مخالفان راه فنا را در پیش گرفته‌اند. امروز اگر حقیقت جویان بپرسند اهل بیت که بودند، چه گفتند و چه خواستند، ده‌ها کتاب از آثار آنان در دسترس هستند تا این سؤالات را پاسخ دهند. علاوه بر آن نهج سیاسی اهل بیت برای حق جویان روشن است. امروز هزاران دانشمند پیرو اهل بیت در مدارس دینی شیعه و سنی، سیره، سخن و سنت اهل بیت را تشریح می‌نمایند.

۱۱- نهضت ترجمه و آثار آن در تفکر سیاسی مسلمانان



جریان ترجمه متون خارجی در جهان اسلام از زمان بنی‌امیه شروع شد ولی گسترش آن در دوره‌ی بنی‌عباس بود.

منصور دومین خلیفه‌ی عباسی (۱۳۶ ق) به این کار اهتمام ویژه‌ای داشت و تا نیمه قرن چهارم به مدت بیش از دو قرن استمرار پیدا کرد. در این دوران آثار مکتوب ایران، یونان و هند ترجمه شده و در خراسان، ری، خوزستان، آذربایجان، ماوراالنهر، مصر، شام و اندلس به مراکز علمی و حلقه‌های درسی راه می‌یافتند. مترجمان آثار ایرانی زرتشتیان نو مسلمان بودند که در دستگاه خلافت عباسی دارای موقعیت شده بودند. در دوره‌ی هارون الرشید عباسی جنین ابن‌اسحاق شیخ المترجمین دربار که به زبان‌های یونانی، سریانی، پهلوی عربی تسلط داشت، با کمک حلقه‌ای از مترجمین آثار زیاری از این زبان‌ها را به عربی ترجمه کرد. ترجمه چند اثر ادبی کلیه و دمنه توسط عبدالله ابن مقفع صورت گرفت. اصل این اثر هندی (کلیک و دمنگ)، بود که به زبان پهلوی ترجمه شده بود ابن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد. در این دوره «اصول هندسه» اقلیدس، «مجسطی» بطلمیوس از زبان یونانی و آثار زیادی از هندی‌ها در زمینه پزشکی از سانسکریت به عربی ترجمه شدند.

در دوره‌ی منصور کتاب «المغازی السیر و اخبار المبتدا» حاصل ترجمه محمد ابن اسحاق از یونانی به عربی پدید آمد و در دولت او مورد توجه دیوانیان و

نظامیان بود. کتاب‌های پزشکی از زبان پهلوی به عربی توسط جرجیس ابن بختیشوع رئیس دانشگاه و بیمارستان جندی شاپور صورت گرفته و سبب شد این خاندان مسیحی در زمان چهار خلیفه عباسی موقعیت مستحکمی در دستگاه خلافت پیدا نمایند.

در دوره‌ی مأمون الرشید که دوران گسترش مباحث کلامی شد به آثار کلامی بیش از نجوم، ریاضیات، ادبیات و طب توجه گردید و دلیل آن گرایش اعتزالی خلیفه بود. خلیفه علاوه بر ترجمه، چاپ و انتشار کتب کلامی در شهرهای مرکزی جهان اسلام به تشکیل مجالس بحث و مناظره کلامی از ادیان، مذاهب و فرقه‌ها اهمیت زیادی می‌داد. بدین رو رفت و آمد علمای مسیحی، یهودی، زرتشتی، سطوریان، یعقوبیان، صابئین و برهمن‌ها به مرکز خلافت اسلامی زیاد شد. مأمون از این مجالس برای به حاشیه راندن مخالفان خود استفاده می‌کرد کما اینکه برای مقابله با جریان فکری اهل بیت به برپایی مجالس متعدد بحثی با امام علی ابن موسی الرضا - علیه السلام - مبادرت کرد. اما بسیاری از مورخین این فعالیت‌ها را ناشی از آزاد اندیشی خلیفه معرفی کرده و دوره‌ی حکومت او را «عصر طلایی اسلام» (عصر الاسلام الذهبی) خوانده‌اند.

یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری و گسترش جریان ترجمه در حکومت‌های اموی و عباسی، فتوحات مسلمانان در غرب و شرق جهان بود. تسلط بر سرزمین هندوستان و ایران در شرق و تسلط بر بخش‌های بزرگی از قلمرو روم شرقی سبب دسترسی مسلمانان به کتابخانه‌ها و کتاب‌های این مناطق گردید. بر مبنای گزارشات تاریخی، پس از فتح عموریه و آنقره (آنکارا) در آسیای صغیر

که در قلمرو روم شرقی (بیزانس) بود، کتاب‌های بیشماری به دست مسلمانان افتاد که همه را به بغداد مرکز خلافت عباسی منتقل کردند. هارون «یوحنا بن ماسویه» را در راس گروهی از مترجمین قرار داد تا این کتاب‌ها را از یونانی به عربی در آورند. یک گزارش تاریخی دیگر می‌گوید در دوران چهار خلیفه‌ی عباسی از هارون به بعد، چند خاندان شامل بختیشوع، نوبخت، حنین و شاکر به‌طور شبانه روزی به کار ترجمه آثار سرگرم بودند. جریان ترجمه البته متمرکز در بغداد نبود از جمله در «قرطبه» مرکز اندلس کتب زیادی به عربی و یونانی ترجمه شدند که کتاب «الآغانی» ابوالفرح اصفهانی عالم شافعی یکی از آنهاست. رواج کاغذ به جای پوست والواح در نوشته‌ها که پدیده این دوره بود، نقش ممتازی در نهضت ترجمه داشت کما اینکه اختراع دستگاه چاپ در اروپا انقدر اثرگذار شد که به پیدایی رنسانس علمی در اروپا پس از ۶۰۰ سال دوره جهل و بی‌خبری منجر گردید.

جریان ترجمه که از زمان معاویه (نیمه ی دوم قرن اول) شروع شد و تا زمان معتصم (نیمه ی اول قرن چهارم) استمرار پیدا کرد و صد البته که گسترش آن در دوره ی بنی عباس بود، وضع فکری جهان اسلام به شدت تحت تاثیر قرار داد. این تاثیر را می‌توان به‌طور کلی به دو بخش تقسیم نمود، یک تاثیر آن در حوضه ی علوم پایه و تجربی بود که به گسترش ریاضیات، نجوم، طب، ادبیات و امور دیگری از این دست منجر گردید.

در این دوره سرآمدان بسیار زیادی در این علوم سر بر آوردند که هنوز نام آنان در مراکز علمی - پژوهشی طنین انداز است و سهم ایرانیان در این بخش از

سایر قطعات جهان اسلام بیشتر است. یک تاثیر دیگر این نهضت در حوزه‌های فقهی و کلامی بود که سبب پیدایی نحله‌های فکری مختلف گردید. یکی از این نحله‌ها «معتزله» بود که در برابر اهل حدیث قرار داشتند و قیاس را بعنوان یکی از راه‌های کشف احکام شریعت وارد مباحث فقهی کردند و این دسته بندی‌های فقهی - کلامی ناشی از جریان ترجمه، بخش‌هایی از جامعه را رویاروی بخش‌های دیگر قرار داد. فقهای مکتب مدینه که اخباری بودند، فقهای مکتب کوفه و بغداد و سامرا که اعتزالی بودند را تکفیر می‌کردند. از آن طرف اعتزالی‌ها که در دستگاه خلافت جایگاه ویژه‌ای داشتند، علیرغم در اقلیت بودن از قدرت خلیفه برای منکوب کردن اخباریون (اشاعره) استفاده می‌کردند. نهضت ترجمه پس از پایان حکومت متوکل عباسی و در دوره حکومت معتصم و در آستانه هزاره جدید میلادی به پایان راه خود رسید. برخی گفته‌اند دلیل آن این بود که مطالب تازه‌ای برای ترجمه وجود نداشت. بعضی هم دلیل آن را عدم اهتمام خلفای بعدی عباسی دانسته‌اند.

درباره دلایل شکل‌گیری نهضت ترجمه باید به دو دسته عوامل خارجی و داخلی اشاره کرد؛ از جمله عوامل داخلی، گسترش مدنیت و شهرنشینی در دوران اموی و عباسی که ناشی از سرازیر شدن ثروت‌ها از ممالک فتح شده می‌باشد. یکی دیگر از این عوامل گسترش مناسبات تجاری جهان اسلام با محیط پیرامونی آن بود. یکی دیگر دلبستگی خلفا به طالع بینی، طب، موسیقی و نجوم می‌باشد و عامل دیگر سهل‌گیری حضور «اهل ذمه» در مرکز خلافت از سوی خلفای اموی و عباسی بوده است. در عوامل خارجی باید به تاثیر

دانشمندان ایرانی در بغداد اشاره کرد، علاوه بر آن فتوحات سرزمین‌های عربی بسیار تاثیرگذار بوده و این سبب درهم آمیختگی زبان عربی (تازی) با زبان‌های پرقدرت دیگر آن زمان شامل پهلوی، یونانی و سانسکریت می‌شده و از این رو عرب زبان‌ها برای آموختن زبان‌های دیگر و مطالعه آثار ممالک غیرعربی ترغیب می‌شدند.

برآیند کلی نهضت ترجمه در جهان اسلام در حوزه علوم پایه و تجربی بسیار مثبت بوده اما در این بین گرایش عرب‌ها به این علوم در مقایسه با ایرانیان مسلمان، رومیان مسلمان شده و هندیان تازه مسلمان بسیار کمتر بوده است. برآیند کلی این نهضت در حوزه علوم انسانی و اسلامی تا حد بسیار زیادی خسارت بار بوده و باعث سست شدن پایه‌های اعتقادی مسلمین شده است اگر اعتقادات مسلمین در حد فاصل بعثت تا پایان نیمه اول قرن اول هجری را با اعتقادات آنان از نیمه دوم قرن اول تا قرن‌های چهارم و پنجم مقایسه کنیم می‌بینیم وحدت جامعه اسلامی و حساسیت آنان در برابر کفار، یهودیان و مسیحیان در دوره اول بسیار بیشتر بوده و این وضعیت تا حد زیادی راه را بر نفوذ و سیطره کفار بر جوامع و مجامع اسلامی بسته است. در حالیکه مسلمانان در دوره بعد با اختلاف فکری چند پاره شدند. هر روز نحله جدیدی در میان آنان پدید آمد. دشمنان یهودی و مسیحی از مجرای نفوذی که در دستگاه خلافت پیدا کرده بودند و با فرقه‌سازی، «جهان بزرگ اسلام» را از محتوای اعتلا بخش خود تهی کردند. جریان ترجمه در دویست سال گذشته، این بار با ابتکار غرب، جان تازه‌ای گرفته و سلطه زیادی در مجامع و جوامع پیدا کرده

است. این ۲۰۰ سال مقدرات اسلامی نه در مدینه و نه در بغداد بلکه در لندن، پاریس و واشنگتن تعیین شده و هر فکر دینی به عنوان «تطرف» و بنیادگرایی خوانده می‌شود و البته افراط گرایانی از سوی دستگاه‌های اطلاعاتی غرب مأموریت می‌گیرند تا جهان اسلام را به آشوب بکشند.

۱۲- نهضت حروفیه



حروفیه یک نحله‌ای از جریانات فکری- فلسفی است که در دوره حکومت «تیموریان» (۸۸۵-۷۴۹ ش) به وجود آمده و با سرعت زیادی توانست در ایران، عثمانی و مصر طرفداران زیادی پیدا کند. رهبر این جریان «فضل الله نعیمی استرآبادی» (۷۹۶-۷۴۰ ق) براساس تصوف و باطنی‌گری، حروفیه را راه انداخت، اعتقادات فضل الله التقاطی و غلو آمیز بود. از حمله اعتقادات حروفیه این بود که جهان جاودانی است و پیوسته تجدید می‌شود. خداوند در همه اشیاء ظهور دارد اما حروف کامل‌ترین ظهور حق در انسان است و صفت نطق در انسان، مظهر «الله» است و مرگ به آن راه ندارد. حروفیه ائمه اثنی عشر علیهم السلام را مدح می‌کردند از این رو مخالفان شیعه، حروفیه را نحله‌ای شیعی به حساب آورده‌اند در حالی که در میان فقها و علمای شیعه در مورد حروفیه اختلاف نظر وجود داشت. عمده فقها و بزرگان شیعه، حروفیه را جریان انحرافی دانسته و علیه آن فعالیت می‌کردند. این دسته معتقد بودند اعتقادات حروفیه با توحید سازگاری ندارد و تحت تاثیر فلسفه یونان می‌باشد. علمای شیعه نگران بودند اعتقادات مسیحی و مدعیات آن از این طریق وارد اسلام شده و پایه‌های فقه و کلام شیعه را سست نماید. جریان پروتستانی که در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی حدود ۳۰ سال پس از پایان جریان حروفیه در اروپا به وجود آمده بی‌شبهت به جریان حروفیه در شرق نبود.

پروتستانیزم یک جریان اصلاح دینی بود که مرجعیت ارباب کلیسا و کاتولیزم را نفی کرده و آزاداندیشی را ترویج می نمود و با متون مقدس ناسازگاری داشت. دولت های اروپایی که مخالف دخالت پاپ ها و کلیسا در مسایل فکری و سیاسی بودند به طور غیر آشکار از «مارتین لوتر» و اندیشه ها و مدعیات او حمایت می کردند و در عمل توانستند کلیسا و اربابان آن را به حاشیه رانده و کار خود را با آزادی بیشتر دنبال نمایند و بدینگونه ارتدوکسی ها (یا کلیسای شرقی) و کاتولیک ها (یا کلیسای غربی) بشدت تضعیف گردیدند.

اکثر علمای شیعه، جریان حروفیه که اولاً یک جریان فکری فلسفی بود را «التقاطی و وارداتی» می دانستند و معتقد بودند آنان می توانند به دستمایه ای برای انزوای مدارس دینی تبدیل شوند از این رو در مخالفت با آن درنگ نکردند. حکومت تیموریان احساس کرد مخالفت و موافقت با حروفیه، جامعه را در شرایطی که قلمرو آن از سوی اروپا تهدید می شود، دچار دو دستگی و نزاع می کند، به مقابله با آن روی آورد بخصوص که بعضی پیروان حروفیه «فضل الله نعیمی استرآبادی» را «مهدی موعود» خطاب می کردند.

این فرقه سرکوب شد و از میان رفت و البته بقایای آن در فرقه «نقطویه» و «اهل حق» در استان های شمال غربی ایران به کار خود ادامه داد اما دیگر تاثیر حروفیه را نداشته و به تبلیغ اعتقادات خویش نیز نمی پرداختند.

در میان علمای شیعه، مرحوم «علامه شیخ عبدالحسین امینی»، صاحب الغدیر، فضل الله نعیمی و نسیمی را جامع علوم عقلی و نقلی و از سادات صحیح النسب دانسته و آیت الله «شیخ آقا بزرگ تهرانی» صاحب «الذریعه» از رهبر

جریان حروفیه با عنوان شهید یاد کرده است. در نهایت نهضت حروفیه را باید در زمره نحله‌های فکری- فلسفی دانست که انواعی از آنها همیشه در حاشیه مذاهب اسلامی بروز و ظهور داشته‌اند.

۱۳- اخوان المسلمین



گروه «اخوان المسلمین» در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ در شهر «اسماعیلیه» مصر پایه گذاری می شد. بنیانگذار آن «حسن البنا» بود و به غیر از بنا شش نفر دیگر که هیچکدام چهره شاخصی نبوده و از صنوف مختلف فراهم آمده بودند در تأسیس آن شرکت داشتند. این افراد با توجه به احوال زمانه‌ای که این افراد در مسجدی در اسماعیلیه گرد هم آمدند و مصر و بقیه جهان اسلام شرایط بسیار نامناسبی از جهت مداخلات غربی‌ها و انحطاط حکومت‌ها داشتند، حرکتی مومنانه و ایثارگرانه پایه گذاشتند. شعار و به تعبیری هدف مورد توافق آنان عبارت بود از «الله غایتنا، والرسول قدوتنا، والقرآن دستورنا و الجهاد سبیلنا و الموت فی سبیل الله امانینا والاسلام هوالحل» خود این عبارات به تنهایی هم وضع زمانه تأسیس اخوان را نشان می دهد، هم بیانگر غربت و مظلومیت اسلام در بین مسلمانان، هم وضع مسلمین از حیث اختناق داخلی و هم نسخه مورد نیاز آن روز مصر و بقیه مجامع اسلامی می باشد. این گروه کوچک با یکدیگر هماهنگ شدند تا با پذیرش سختی‌ها و جانفشانی‌ها راهی برای نجات مصر و بازگردان دین به عرصه مناسبات سیاسی - اجتماعی این کشور فرا رو قرار دهند. البته کمی قبل از این حرکت، سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردش شیخ محمد عبده دست به روشنگری‌هایی زده بودند و از این رو برخی از

محققین اخوان المسلمین را تحت تاثیر و ادامه حرکت سید جمال و عبده دانسته‌اند.

وضع زمانه تأسیس اخوان المسلمین در مصر به صورت اختصار در این دو عنصر قابل توضیح است؛ اول سیطره نظامی، سیاسی اقتصادی و فرهنگی غرب و دوم وجود حکومت منحط که خود به شکل «عامل» در خدمت استعمارگران اروپایی بود. نتیجه این روند جهل، فقر، یاس، اختلاف، بی دینی و رخوت بود و البته این نه تنها وضعیت سرزمین پهناور مصر بلکه وضعیت همه یا اغلب جهان اسلام بود. در این زمانه امپراتوری عظیم عثمانی در حلقه محاصره انگلیسی‌ها و فرانسوری‌ها قرار گرفته و در معرض فروپاشی بود کما اینکه چهار سال پیش از شکل‌گیری حلقه کوچک اخوان المسلمین فروپاشید و تکه تکه شد تا هیچ مانعی بر سر راه استیلای غرب بر جهان پهناور اسلام باقی نماند. در این زمانه جریان‌ات صاحب قدرت در جهان اسلام برای کمک به نقشه ویرانگر انگلیسی‌ها با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند.

افرادی که اخوان المسلمین را شکل دادند، اگر چه از ریشه‌های چندان عمیق اعتقادی بهره‌مند نبودند اما به درستی راه حل را در بازگشت به اسلام می‌دانستند و از این رو پرچم و شعار آنان «الاسلام هو الحل» شد و به قدر وسع خود در این راه تلاش نمودند. آنان به زودی با شخصت‌های علمی شامل «سید قطب» و «محمد غزالی» پیوند خورده و از مبانی اندیشه‌ای علمایی که در پی تغییر در

وضع فکری جامعه مصر بودند هم بهره گرفتند که از جمله باید به «محمد رشید رضا» اشاره کرد که بر این اساس کتاب «الخلافة و الامانة العظمی» نوشته بود. پاره‌ای از محققین شعار الاسلام هو الحل را بر گرفته از این کتاب دانسته‌اند. یکی دیگر از کتاب‌هایی که به اخوان در پی جویی اهداف خود کمک می‌کرد، «الاسلام و اصول الحکم» نوشته علی عبدالرزاق بود.

رهبران اخوان المسلمین پس از طی یک دوره تلاش ده ساله در مصر که با استقبال نسبتاً زیادی مواجه گردیدند، تصمیم گرفتند دایره اخوانیت را به کشورهای اسلامی توسعه دهند از این رو با توجه به حس مشترک و درد مشترک افرادی در کشورهای ترکیه، سوریه، فلسطین، سودان، لبنان، یمن، عراق، اردن و تونس در ارتباط نزدیک با گروه حسن البنا شعبه اخوان المسلمین را در کشور خود ایجاد کردند و چیزی نگذشت که اخوان به بزرگترین گروه سیاسی سنی جهان تبدیل گردید. این گسترش را می‌توان تحت تاثیر وجود دلایل تأسیس اخوان مصر در این کشورها ارزیابی کرد و البته در این میان آغاز روند اشغال فلسطین هم به عوامل تأسیس اخوان اضافه شده بود.

حسن البنا دو دهه پس از تأسیس اخوان المسلمین به شهادت رسید و «حسن الهضیبی» نزدیک به ۲۵ سال اداره سازمان اخوان را در دست گرفت. در دوره او اخوانی‌ها در روش دچار اختلاف شدند. گروهی از آنان بر ادامه فعالیت‌های تبلیغی دوره بنا تاکید داشتند در عین حال معتقد بودند این سازمان باید به یک

حزب تبدیل شود و کارکردی حزبی و رسمی به خودش بگیرد. گروهی دیگر معتقد بودند تغییر جامعه نیازمند اقدامات انقلابی‌تر و شیوه‌ای قهرآمیزتر است. این‌ها در نهایت با عناوین «اسلامیون التقدمیون» و «تنظیمیون» شناخته شدند و گروه دوم به سمت تأسیس شاخه مخفی نظامی رفت که با مخالفت گروه اول مواجه بود. البته شرایط دوره الهضیبی هم واقعا چنین تغییری را اقتضا می‌کرد. در دوره هضیبی سلطنت در مصر با کودتای افسران جوان به رهبری محمد نجیب و جمال عبدالناصر ساقط شده و جای آن را «جمهوری مصر» پر کرده و جامعه مصر و جهان عرب تحت تأثیر رخدادها در شرایط انقلابی قرار داشتند و سیاست‌های اخوان در دوره پادشاهی، در دوره جمهوری کارآیی نداشت اما حسن الهضیبی جانب التقدمیون را گرفت و این سبب تضعیف جریان اخوان شد.

ضمن آنکه افکار الهضیبی یکی از مهمترین عنصر شعارهای اولیه اخوانی که جهاد و شهادت طلبی بود را نقض کرد. هضیبی، مرشد عام و شورای مشورتی اخوان و مکتب ارشاد نتوانستند انسجام این سازمان را حفظ نمایند. در دوره‌های بعد و ریاست «محمد حامد ابونصر» (م ۱۹۹۶)، «مصطفی مشهور» (م ۲۰۰۲)، «مامون الهضیبی» (م ۲۰۰۴) این وضعیت ادامه پیدا کرد و کفه ترازو به نفع تقدمیون سنگینی نمود. بعد در دوره ریاست «محمد مهدی عاکف» (م ۲۰۱۷) اگر چه تلاش‌هایی در جهت اصلاح روند اخوان صورت گرفت و افکار انقلابی در این دوره رشد کرد اما با پایان دوره شش ساله او و انتقال رهبری اخوان به

«محمد بدیع» (م ۲۰۱۳) وضع سابق اعاده شد. در دوره بدیع، اخوان المسلمین به دلیل وقوع انقلاب مصر و برکناری «حسنی مبارک» توانست به قدرت برسد اما دوره ریاست جمهوری «محمدالمرسی» تنها یک سال بود. اعدام محمدالمرسی توسط حکومت نظامیان و صدور حبس ابد برای «محمود عزت» رهبر بعدی اخوان عملاً این سازمان دیرپا از دایره فعالیت خارج نمود. اخوان المسلمین مصر با سیاست‌های پرنوسان و اشتباه عملاً یک فرصت تاریخی برای تأسیس حکومتی براساس اسلام را از دست داد کما اینکه مصر که می‌توانست با یک دولت دینی، خود را احیا کرده و به کانون تحولات حوزه عربی - اسلامی بازگردد، فرصت مهمی را از دست داد.

تطورات دوره الهضیبی و پس از آن به‌طور طبیعی در شاخه‌های عربی اخوان المسلمین هم تأثیر گذاشت به گونه‌ای که هر گروه اخوان در کشورهای عربی سرشت و حکایتی جدا پیدا کرد. اخوان المسلمین در حوزه عربی به طیفی بسیار متنوع تبدیل گردید که یک سر آن افراط گرایی بود و سر دیگر آن غرب گرایی؛ اخوان در سوریه و یمن به سمت افراط گرایی، تنازعات طایفه‌ای و جلب نظر آمریکا رفت، اخوان در ترکیه دولتی غیرمذهبی و متمایل به آمریکا پدید آورد، اخوان در لبنان وجهه مذهبی و جهادی خود را حفظ کرد. اخوان اردن به یک گروه پارلمانی و تحت کنترل دولت غرب گرایی ملک عبدالله تبدیل شد. در فلسطین درصدد تأسیس دولتی انقلابی - جهادی برآمد؛ در

افغانستان به یک حزب سیاسی تقلیل پیدا کرد و در نهایت از صحنه خارج شد و در بقیه نیز این چند گانگی امتداد پیدا کرد.

گروه اخوان المسلمین یک تجربه سیاسی بسیار مهم بود و زمانی که تأسیس شد در صدد تأسیس دادن پاسخ اساسی به مهم‌ترین نیاز مصر و جهان اسلام برآمد و پاسخ را هم در الاسلام هوالحل دید که کاملاً درست بود و توانست توجهات را به خود جلب کرده و قدرتی به هم بزند. تا لبه تأسیس دولت مدنظر بنیانگذاران خود نزدیک شد اما در نهایت ناکام ماند. اخوانی‌ها در حالی که معتقد بودند جهان اسلام به «هجرت» نیاز دارد و دولت‌ها باید در این سیر از دولت‌هایی منحل و وابسته به دولت‌هایی توسعه یافته و مستقل تبدیل شوند، در دوره الهضیبی و پس از آن عنصر هجرت کنار گذاشت. از سوی دیگر آمریکا و بعضی دولت‌های عربی وابسته به آن در این سازمان نفوذ کرده و آنان را از اهداف خود دور کرده و بعضاً به خدمت خود در آورده و به عامل درگیری و اغتشاش در کشورهای اسلامی تبدیل کردند. این یک درس مهم برای کشورهای اسلامی است و صدا البته هنوز امید به اخوان المسلمین برای تبدیل شدن به یک جریان قوی و برخوردار از حمایت عظیم مردم مسلمان از میان نرفته است.

۱۴- انقلاب اسلامی ایران



انقلاب اسلامی ایران از یک منظر «بزرگترین پدیده» قرن بیستم و از یک منظر «مهمترین پدیده اسلامی» در قرن‌های اخیر می‌باشد. در قرن بیستم انقلاب ایران، پدید معنایی بود و جنبه مادی نداشت این انقلاب نوید بازخیری دین در عرصه معادلات جهان بود. دین به‌طور کلی با دوره رنسانس در اروپا از یک عامل اثرگذار در مناسبات سیاسی- اجتماعی به یک سلسله موعظه‌های اخلاقی و محصور در مدارس دینی تبدیل شد. پوزیتیویسم (Positivisme) و تجربه‌گرایی به‌عنوان حقایق مسلم و قابل محاسبه، تعلیمات مبتنی بر عقل و علوم ماوراء حس را حقایقی وهم‌آلود و غیرقابل کاربرد خواند و به حاشیه برد و البته بحران‌های معنایی که در قرن‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ پدید آمد ثابت کرد پوزیتیویسم قادر به پر کردن خلاءهای ناشی از غیبت دین در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیست. از این رو در غرب علیرغم دگماتیسمی که از انحصار طلبی پوزیتیویسم و اسکولاستیک پدید آورده بود، به «پسامدرنیسم» دامن زد، اما پیوند عقلانیت (راسیسیزم) و پوزیتیویسم هم پاسخگو نشد. در این فضا که بن بست راه حل‌های مادی (از لیبرالیزم تا مارکسیسم و ناسیونالیسم) آشکار شده بود، انقلاب اسلامی به عنوان نماد و نمود سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دین با محوریت یک فقیه الهی و با موج عظیمی از «متدینین به پا خاسته» پا به عرصه گذاشت. بعضی از دانشمندان غربی با عنایت به آنچه گفته شد از این انقلاب با

عنوان «انقلاب به نام خدا» یاد کردند و منظورشان بازگشت خدا و مبانی معنوی به عرصه جوامع بودند.

انقلاب اسلامی مهم‌ترین پدیده دینی قرن‌های اخیر بود، مسلمانان پس از یک دوره طولانی که پشت‌از علم و تمدن در جهان بودند به دلیل رخدادهایی که در متن جوامع و مجامع اسلامی پیش آمد و به دلیل سیاست‌های استعماری غرب و انحطاطی که در دولت‌های بزرگ اسلامی روی داده بودند، جهان اسلام نه تنها از عرصه تحولات بین‌المللی کنار رفته بود، از نیمه اول قرن ۱۹ کینه ورزانه تکه تکه شده بود. در این فضا و در حالیکه دولت‌ها و کشورهای مسلمان یا بخشی از اردوگاه غرب یا تکه‌هایی از اردوگاه شرق و قوام دهنده به این دو بودند، در یکی از قطعه‌های جهان اسلام یک انقلاب عمیق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پدید آمد که براساس آموزه‌های قرآنی (نفی سلطه کفار بر مسلمانان، لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سیلا) همزمان با پیروزی، شعار «نه شرقی و نه غربی» داد. این «نه» کاملاً معنا دار بود و از عصری تازه در روابط جهانی مسلمانان خبر می‌داد. پیش از انقلاب ایران در واکنش به رنج‌های ناشی از سلطه غرب بر جهان اسلام و بر شرق در مفهوم عام - و غیر سیاسی - آن، جنبش‌های سیاسی یا اجتماعی نظیر «جنبش عدم تعهد» پدید آمده بودند اما مبنای آنان چاره جویی صرفاً درباره سلطه نظامی غرب یا شرق بود و نه پی افکنی یک رژیم سیاسی متمایز که از حقوق و هویت مسلمانان در برابر نفوذ و سیطره سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بلوک‌های کفر دفاع نمایند.

آنان صرفاً در بخش نظامی سیاست «عدم همکاری» و «عدم ادغام» در ساختارهای نظامی غرب و شرق را مدنظر قرار دادند که البته موفق هم نشدند. یکی از نشانه‌های آن هم این است که جنبش عدم تعهد بعد از حدود ۵ سال از تاسیس خود، راه را برای ورود دولت‌هایی که در ساختارهای نظامی غربی یا شرقی (ناتو یا ورشو) حضور داشته و به آن‌ها پایگاه‌های نظامی داده بودند به این جنبش‌ها هموار کرد. در چنین شرایطی یک انقلاب «نه» در جهان اسلام با پرچمدای یک مجتهد عالیرتبه دینی با برخورداری از پایگاه عظیم مردمی یک انقلاب پدید آمد و خود را در مقابل بلوک شرق و بلوک غرب تعریف کرد.

این انقلاب با این خصوصیت نه تنها گمشده جهان اسلام بود بلکه به دلیل خلاءهای تمدنی غرب و شرق، گمشده بشریت بود. در اینجا به میزانی که ملت‌ها به آن اقبال نشان دادند، قدرت‌ها، تغییر در ساختارهای قدرت را ویران گر ارزیابی کرده و به سرعت در مقابل آن قرار گرفتند. مثلاً «مناخم بگین» نخست وزیر وقت رژیم اسرائیل از انقلاب ایران به زلزله تعبیر کرد و حال آنکه یاسر عرفات آن را «انفجار نور» خواند. پس از آن شبیه افکنی مداوم درباره ماهیت، رویکرد و محتوای انقلاب ایران در دستور کار قرار گرفت و تلاش شد این انقلاب اولاً در خانه خود (ایران) محبوس شود و ثانیاً در خانه هم با شکست مواجه شده و از میان برود. اما اراده الهی این نبود. از این رو انقلاب ایران به میزانی که با دشمنی‌ها مواجه می‌شد، بالنده و قدرتمندتر شد. امروز ۴۸ سال از پیروزی این انقلاب گذشته و در شرق و غرب زبان اعجاب از

ماندگاری و تاثیر عظیم آن باز شده است. پیروزی انقلاب اسلامی در جنگ رمضان ثابت کرد، «نه» انقلاب به شرق و غرب خام و خیال پردازی نبوده است.

چند سؤال اساسی که البته از منظرهای مختلف ده‌ها بار در جهان پاسخ داده شدند و هنوز هم ضرورت پاسخ به آنها وجود دارد این است که انقلاب اسلامی در ایران چرا پدید آمد؟ چه چیزی سبب پیدایی آن شد؟ چه چیزی ماندگاری آن را رقم زد؟ انقلاب ایران، یک انقلاب دینی و سیاسی و فرهنگی است که با هدفگذاری تحول در ساختارها پدید آمده است. برای پاسخ به این سؤالات، بدون تردید باید وضعیت جامعه‌ای که در آن این انقلاب دینی به پیروزی رسیده است یعنی ایران مورد بررسی قرار گیرد که البته با توجه به مجال کوتاه این مکتوب امکان آن به‌طور مبسوط وجود ندارد. در این میان بسیاری نظریات هم در شرق و غرب عالم در پاسخ به این سؤالات مطرح شده که پاره‌ای صحیح و پاره‌ای نادرست است و پاره‌ای هم تنها ناظر به یک وجه یا چند وجه انقلاب بوده و از جامعیت برخوردار نیست. بعضی پاسخ‌ها هم آلوده به غرض ورزی‌هایی یا توأم با ساده اندیشی‌هایی بوده که باز در اینجا مجال طرح و بررسی آنها نیست.

اگر به مقتضای مجال اندک این نوشتار بخواهیم بدون حاشیه و مستقیم وارد پاسخ به سؤال مذکور شویم پاسخ این است که انقلاب اسلامی در واکنش به

سلسله اقدامات و وقایع داخلی و خارجی رخ داد که «عزت» مردم ایران و عزت کشور ایران را از بین برده بود. انقلاب ایران برای بازگرداندن عزت به مردم و ایران پدید آمد و البته بعد که به مرحله بلوغ و بالندگی رسید، عزت جهان اسلام، عزت مسلمین و عزت بشریت را رفیق همت خود قرار داد و دقیقاً به همین دلیل در «خانه» مورد حمایت گسترده وقاطع مردم ایران قرار گرفت و بعد با حمایت مستمر مردم طی نزدیک به پنج دهه باقی مانده و به راه خود ادامه داد و در خارج از خانه هم از سوی ملت‌هایی که با ایرانیان «همذات پنداری» داشتند مورد استقبال قرار گرفت. در این میان چه در محیط داخلی و چه در محیط خارجی، انقلاب ایران با وجود اسلامی بودن، شیعی بودن و ایرانی بودن، مرز «مذهب»، «دین»، «نژاد»، «جغرافیا» و «فرقه‌ها» پشت سر گذاشت. «عزت» در واقع پاسخی بود به سیطره صدها ساله قدرت‌هایی که بر مبنای زور یا زر هویت، حقوق و حتی موجودیت ملت‌ها را از بین برده بودند که ملت فلسطین تنها یکی از این نمونه‌ها و البته بارزترین آن است.

رژیم پهلوی در ایران نه مبنای مناسبات داخلی بلکه بر مبنای سیاست‌گذاری‌های دولت بدنام و ستمکار انگلیس پدید آمده بود بریتانیا در اوایل قرن بیستم پهلوی اول که فاقد حداقل خصوصیتی که بتواند معرف ملت ایران باشد را با کودتا بر ایران مسلط و توسط آن بر منابع عظیم ایران دست پیدا کرد. بعدها که این عامل دست‌نشانده به دلیل شدت متنفر بودن در ایران کار آیی خود را از دست داده و بسیار فرتوت شده بود، دولت انگلیس پهلوی دوم را در اثنای جنگ جهانی

دوم به قدرت رساند و این بار از این طریق به چپاول ایران دست یافت. بعد از آنکه انگلیس به دلیل صدمات فراوانی که در جنگ خورده بود و آمریکایی تازه نفس جای آن را در عرصه جهان پر کرده بود، پهلوی دوم را در مقابل دولت ملی محمدمصدق یاری کرده و قدرت او را برای ۲۵ سال دیگر در ایران تثبیت کردند که یکی از کارکردهای خارجی آن حمایت مالی، تسلیحاتی و سیاسی از رژیم در حال تأسیس اسرائیل در مقابل کشورهای اسلامی و عربی بود کمااینکه بخشی از شکست سیاست کشورهای عربی در ماجرای تحریم نفتی ۱۹۷۳ به دلیل نقش‌آفرینی نفت جایگزین ایران بود.

مناسبات رژیم پهلوی در بعد داخلی، ذبح منافع ملت ایران در مقابل آمریکا و انگلیس بود. رژیمی که در مناسبات خارجی بشدت متقاد بود در محیط داخلی به همان شدت، دیکتاتور و بی‌رحم بود. دین در ایران که ریشه‌ای عمیق داشت به دلیل آنکه مانع اساسی در مقابل سیاست‌های خارجی و داخلی پهلوی بود بشدت تحت فشار قرار گرفت. استفاده از نمادهای دینی ممنوع بود و رسماً دینداری «کهنه پرستی» خوانده می‌شد. غربی‌ها و رژیم اسرائیل در تار و پود ارتش، نهادهای امنیتی، اقتصاد، کشاورزی، صنعت و سیاست ایران رسوخ جدی داشتند و مجموعه آن‌ها استقلالی برای ایران باقی نگذاشته بود. مطلوبیت ایران برای آمریکا و انگلیس، قرارداشتن در مقابل اتحاد جماهیر شوروی به مثابه یک «خاکریز» بود. این‌ها مجموعاً وضعی «به شدت تحقیرآمیز» را در ایران رقم زده بود.

در چنین فضایی، امام «روح الله خمینی» به عنوان یک مرجع تقلید و یک مجتهد بسیار هوشیار علیرغم خطرات زیادی که متوجه او بود، فریاد خود را بلند کرد و صد البته قیام علمای برجسته شیعه در مقابل نفوذ بیگانگان و ستم حاکمان داخلی مسبوق به سابقه بود. امام در اولین واکنش سیاسی خود، «کاپیتولاسیون» که به آمریکایی‌ها در ایران که شمار آنان از پنجاه هزار نفر فراتر رفته بود، «مصونیت مطلق» می‌داد در حالیکه قوانین ایران چنین مصونیت مطلق را برای بالاترین مقام کشور نیز در نظر نگرفته بود. امام این مصونیت را «تحقیر بزرگ» دانسته و در مقابل آن پرچم مخالفت برداشت و به همین دلیل ابتدا به زندان افتاد و سپس به ترکیه و عراق تبعید گردید. پرچمی که امام در واکنش به تحقیر ملت و برای اعاده عزت ایران به دست گرفته بود با تبعید امام از دست مردم نیفتاد و بالاخره ۱۵ سال پس از آن برپام سیاست ایران به اهتزاز درآمد.

انقلاب ایران یک انقلاب دینی بود و در بعد خارجی احیاء قدرت اسلام را مدنظر قرار داد. حرکت انقلاب ایران به هیچ وجه «فرقه گرایانه» نبود. نشانه آن هم ادبیات اسلام گرایانه آن بود. به عنوان مثال این انقلاب در مقابل اشغال سرزمین فلسطین از همان ابتدا موضع قاطع و سازش ناپذیر داشت. امام خمینی در همان روزهای آغازینی که پرچم مخالفت با نفوذ آمریکا در ایران برافراشت، بحث مقابله با رژیم غاصب اسرائیل را دنبال کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم دفاع از مردم فلسطین در مقابل رژیم اسرائیل، موقعیت ویژه‌ای پیدا کرد. انقلاب ایران تا امروز و تا آخر به این «میشاق اسلامی» وفادار ماند و

هزینه‌های سنگینی آن را بر دوش کشید. این در حالی بود که دولت‌های عربی به مرور از آرمان آزادی فلسطین فاصله گرفتند حتی برخی از آن‌ها به عادی‌سازی با رژیم غاصب روی آوردند. اگر انقلاب ایران یک انقلاب صرفاً شیعی و با کارکردی طایقه‌ای بود، بحث فلسطین را به فلسطینی‌ها و حداکثر به عرب‌ها وا می‌گذاشت و خود را به رنج حمایت از آن نمی‌انداخت.

طایفه‌ای و فرقه‌ای بودن انقلاب و شیعی خواندن آن به‌عنوان یک ابزار کار آمد علیه آن مطرح شد. هدف از وارد کردن این اتهام به انقلاب اسلامی دو چیز بود؛ اول اینکه مانع گرایش اهل سنت به آن شوند و دوم اینکه آن را به ابزار تفرقه در میان صفوف امت تبدیل نمایند. وحدت جهان اسلام یک خطر بزرگ برای غرب است و راه شناخته شده و طی شده علیه آن ایجاد تفرقه بود. انقلاب اسلامی پس از شکست جنبش‌های ناسیونالیستی قادر بود از درون ملت‌های مسلمان، جنبش‌های استقلال طلبانه پدید آورده و بساط نفوذ غرب را برچیند. راه مقابله با تاثیر اسلامی انقلاب ایران، متهم کردن آن به شیعی بودن بود. تبلیغات سیاسی دشمنان جهان اسلام بر این داعیه باطل قرار گرفت که انقلاب ایران درصدد است اقلیت شیعه را بر اکثریت اهل سنت مسلط کند یعنی قلت خود را از طریق تحقیر اکثریت جبران نماید اما حقیقت این بود که انقلاب ایران آزادی جهان اسلام را از سلطه غرب مدنظر قرارداد و کاری به جنبه‌های اعتقادی جوامع سنی نداشت.

ادبیات امام خمینی و پس از ایشان ادبیات امام خامنه‌ای در مواجهه با برادران اهل سنت نه تنها تحقیرآمیز نبود که حتی انتقادی هم نبود. ندای این دو امام این بود که مسلمین باید در مقابل سلطه غرب و برای رهایی از آن «ید واحده» باشند و اختلافات فقهی و کلامی میان خود را در این مسئله دخالت ندهند از نظر این دو امام اختلافات تاریخی فرق اسلامی که در طول زمان شکل گرفته‌اند قابل رفع نیستند بنابراین شیعیان با حفظ عقاید و مبانی خود و اهل سنت با حفظ عقاید و مبانی خویش باید مانع اختلافات سیاسی در موضوعات مشترک شوند و اجازه ندهند این اختلافات مورد استفاده کشورهای غربی که شیعه و سنی را به عنوان دو مجموعه بزرگ از جهان اسلام می‌دانند قرار گیرد. بر این اساس حضرت امام خمینی(ره) مسلمانان گرد آمده در حج را به احیاء سنت ابراهیمی و محمدی «برائت از مشرکان» فراخواندند. برائت از مشرکان در سوره توبه آمده و به آن فرا خوانده شده و خداوند امت محمد صلوات الله علیه را به اشداء نسبت به کفار و رحماء نسبت به خود فراخوانده است. امام خمینی(ره) با احیاء این سنت الهی در صدد بودند صفوف مسلمانان را در مقابل کفار به حرکت درآوردند و این مقتضای آیه ۴ سوره مبارکه صف است که می‌فرماید ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص، دشمنان اسلام تلاش فراوانی کردند تا به نداهای قرآنی و محمدی امام خمینی رنگ مذهبی و طایفه‌ای بزنند و این عجیب نبود چرا که اگر مسلمانان به ندای امام که بازگشت مسلمانان به قرآن و سنت و سیره پیامبر عظیم‌الشأن بود پاسخ می‌دادند، بساط نفوذ و سیطره غرب از جهان اسلام بر

چیده می‌شد و با کنار زده شدن مهم‌ترین عامل تفرقه، جهان اسلام جان می‌گرفت و به یک «بلوک قدرت» در مقابل بلوک‌های دیگر تبدیل می‌شد.

در سال‌های اخیر، انقلاب ایران به تندروی و افراط‌گرایی متهم شد و منابر و تریبون‌های بسیاری وانمود کردند که شیعه، اهل سنت را کافر می‌داند و ریختن خون آنان را مباح می‌شمرد! منشاء وارد کردن چنین تهمتی البته مشخص است غربی‌ها اسلام را بزرگترین رقیب فرهنگی و تمدنی خود می‌دانند کمااینکه «ساموئل هانتینگتون» در کتاب خود (جنگ تمدن‌ها) به آن تصریح کرده است و بوش زمانی که عراق را به اشغال درآورد گفت اینک ما انتقام شکست از مسلمانان در جنگ‌های صلیبی را گرفتیم. در منظر غرب، اسلام سیاسی که با پیروزی و استقامت انقلاب ایران وارد معادلات سیاسی جهان شده می‌تواند به قول خودشان «اسلام خفته» را بیدار نماید از این رو جذب یا لکه دار کردن انقلاب ایران و شیعه در دستور کار آنان قرار گرفت و جالب این است غربی‌ها که انقلاب ایران را با واژه تندروی و تطرف یاد می‌کردند، به خلق گروه‌های به ظاهر سنی (داعش و ...) برای به هم ریختن جوامع اسلامی و بدنام کردن اسلام که با سرعت زیادی ذهن‌های مردم جهان را به خود متوجه کرده است، به وجود آورده و به سازماندهی، تجهیز و تسلیح آنان پرداختند. توطئه غرب البته در جداسازی صفوف مذاهب اسلامی چندان نتیجه بخش نبود. حمایت قاطع مسلمانان و مذاهب اسلامی از ایران در دو جنگ اخیر در مقابل آمریکا و

رژیم غاصب اسرائیل ثابت کرد مسلمانان با دسیسه‌های غرب آشنا بوده و فریب آن را نمی‌خورند.

از این بحث که بگذریم، شیعه از نظر اعتقادی، هیچکدام از مذاهب مسلمین را غیر اسلامی و مصداق شرک یا کفر و یا نفاق نمی‌داند. شیعه ریختن خون هیچ انسانی تا آنجا که «متجاوز» نباشد را مباح نمی‌داند. شیعه ریختن خون مسیحیان و یهودیان و ادیان و مذاهب دیگر تا آنجا که «متجاوز» نباشد را مباح نمی‌شناسد و آنان را تکفیر نمی‌کند. از منظر شیعه تنها ریختن خون «متجاوزان» به سرزمین‌های اسلامی و به نفوس و نوامیس مسلمین جایز است و مذهب و رنگ و قومیت را در این موضوع دخیل نمی‌داند. شیعه تجاوز به حقوق یک انسان مؤمن و مسلمان از سوی هر کسی که باشد ولو شیعه باشد بر نمی‌تابد و متجاوز را شایسته مرگ می‌داند و این یک عقیده صرفاً شیعی نیست، قرآن به آن تصریح فرموده است.

انقلاب اسلامی روابط با کشورهای اسلامی را در اولویت خود قرار داده است و در قانون اساسی منبعث از آن به وضوح آورده است. جمهوری اسلامی دخالت در امور کشورهای دیگر بخصوص همسایگان را رد می‌کند و مرزها را به رسمیت می‌شناسد. جمهوری اسلامی هیچ اکثریت شیعه (مثلاً در بحرین و آذربایجان) یا اقلیت شیعه (مثلاً در عربستان سعودی و کویت) را علیه دولت‌های آن‌ها تحریک نکرده است و حتی به تلافی تحریک اهل سنت ایران

علیه کشور خود علیه کشورهای تحریک کننده اقدام نکرده است. جمهوری اسلامی اگر چه مسلمانان را ید واحده می‌خواهد اما هر دولت مسلمان را در جغرافیای خود قبول دارد. جمهوری اسلامی حتی نمی‌گوید چون مرزهای کشورهای عربی منطقه در چارچوب طرح استعماری سایکس و پیکو شکل گرفته و ماهیتی توطئه آمیز دارد را قبول ندارد. ایران تشکیک در مرزها را خطرناک می‌داند و معتقد است هر کشور مسلمان در همان مرزی که قرار دارد به‌عنوان یک کشور و دولت مستقل محترم است.

۱۵- جبهه مقاومت



بیش از دو دهه از به کار بردن عنوان «جبهه مقاومت» در ادبیات سیاسی جهان می‌گذرد و این به نامی آشنا و فراگیر میان ملت‌ها تبدیل شده است. این واژگان پس از پایان دوران بیش از چهل سال «جنگ سرد» عملاً و از نظر تئوریک به «دگر» (نقطه مقابل) نظام سلطه تبدیل شده است. گاهی هم برای اشاره به آن از معادل‌هایی استفاده شده که در بعضی از موارد خالی از نیت سوء هم نبوده است. این معادل‌ها عبارتند از؛ محور مقاومت، مقاومت منطقه‌ای، نظم مقاومتی، محور ایران، جبهه ایران، جبهه شیعه، هلال شیعه و مدنیت مقاومتی اما بدون تردید دقیق‌ترین برای بیان آنچه به آن خوانده می‌شود، همان «جبهه مقاومت» است.

جبهه مقاومت ترکیبی از دو کلمه است که یکی در حکم کالبد و دیگری در حکم محتوا می‌باشد. کلمه «جبهه» عبارتست از مجموعه‌ای از واحدها که در عین برخورداری بودن از خصوصیات مجزا برای تأمین اهداف اساسی مشترک ذیل یک کلمه جمع شده‌اند. این واژه در مقابل دو واژه دیگر است؛ «وحدت» و «شراکت». عناصر یک جبهه نه در هم ادغام و نه به یک واحد کامل تبدیل می‌شوند و نه به صورت تاکتیکی و مقطعی و حول موضوعات محدود به شراکت و همکاری دست می‌زنند. جبهه فراهم آمدن مجموعه‌ای از واحدها برای تحقق اهداف بلند مدت مهم است. کلمه «مقاومت» عبارتست از

مجموعه‌ای از سیاست‌ها، اهداف و اقدامات که به‌طور مشترک برای مانع شدن از وضعیتی یا بهم زدن آن و فراهم آوردن وضعیتی یا حفظ آن فعال می‌شوند. ترکیب این دو کلمه سازنده عنصر سومی است که در واقع از یک مجموعه عازم به مقاومت - منهای خصوصیات فردی عناصر - خبر می‌دهد. اگر به واژگان مشابهی مثل اتحادیه، اتحاد، فدراسیون، کنفدراسیون، پیمان، سازمان، کنفرانس، کنوانسیون و معانی هر کدام توجه کنیم می‌بینیم هیچکدام را نمی‌توان با اضافه کردن واژه مقاومت به آن به ساختاری رسید که کارکرد جبهه مقاومت داشته باشد. بنابراین می‌توانیم بگوئیم «جبهه مقاومت» یک ایده و ساختار جدید است.

از یک حیث دو نوع مقاومت سلبی و ایجابی وجود دارد و از حیث دیگر مقاومت را می‌توان به محدود و نامحدود تقسیم کرد. در پیشینه جهان و تجربه بشری، ما با نمونه‌هایی از مقاومت برخورد می‌کنیم مثل مقاومت هند به رهبری گاندی در مقابل سلطه انگلیس بر این سرزمین که در قالب عدم همکاری و نه تقابل با عوامل کمپانی هند شرقی تعریف شده بود یا مقاومت جبهه پایداری عربی به رهبری جمال عبدالناصر و حافظ اسد که در قالب جلوگیری از توسعه اسرائیل در کشورهای عربی مطرح بود و یا «سیاست عدمی» مرحوم آیت الله مدرس که برای جلوگیری از دخالت‌های انگلیس در امور ایران شکل گرفت. ما در اینجا در صدد ارزیابی این موارد نیستیم مجموعه این‌ها و موارد دیگری از این قبیل در کار ایجاد یک جایگزین (Alternative) نیست تنها در صدد مهار یک وضعیت نامطلوب می‌باشد.

اما دایره مقاومت به این حد محدود نیست. مقاومت می‌تواند به معنای تلاش برای ایجاد یک سازمان پر قدرت جدید باشد که نه تنها با عوامل ناخوشایند مقابله کند بلکه ساختاری پی می‌افکند که به یک زیست فعال منجر شود. در اینجا هدف بسیار بزرگتر است. پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه وقتی مبعوث گردید فقط به مبارزه با شرک و تبعیض نرفت بلکه با پی افکندن نوعی از حیات بشری راه جدیدی برای چگونه زیستن پیش پای بشر قرار داد که البته در سایه آن نظام شرک آلود قبیله‌ای شبه جزیره از بین رفت اما در آن متوقف نماند اگر در آن متوقف می‌ماند جامعه به زودی دچار بازتولید نظام جاهلی می‌شد. کما اینکه اگر تجربه‌هایی که به آن اشاره شد را مرور نماییم می‌بینیم دقیقاً به دلیل همین نقصان با شکست مواجه گردیدند.

از یک بُعد دیگر مقاومت را می‌توان به «مقاومت تکوینی» و «مقاومت تشریعی» تقسیم کرد. مقاومت تکوینی واکنشی است که موجود زنده اعم از انسان، حیوان و نبات در مقابل عوامل بازدارنده و محدود کننده از خود نشان می‌دهد که توسط خداوند متعال در ذات، فطرت و سرشت موجودات قرارداد شده است و البته اشتدادی و یا انحطاطی هم هست یعنی می‌تواند تقویت شد و یا تضعیف گردد. این مقاومت اگر چه موثر است اما فضیلت نیست چون از یک سو بخش اعظم آن ارادی نیست و از دیگر سو جنبه صرف مادی دارد و متعالی نیست. یک نوع دیگر، مقاومت تشریعی است که جنبه تعلیمی و ارادی دارد. از آن می‌توان به مقاومت الهی، مقاومت شریعتمدارانه، مقاومت مومنانه و مقاومت

متمدنانه (مدنیت ساز) هم تعبیر کرد کما اینکه هر کدام از این عناوین، یک وجه از مقاومت تشریعی را بیان می‌کند.

با بررسی کتب پیشین می‌توانیم وجوهی از مقاومت متمدنانه بشر را در ادوار مختلف ملاحظه نمائیم. پیامبران در طول دوران حیات بشر به آن دعوت کرده و برای تحقق آن تلاش بسیار کرده‌اند کما اینکه قرآن کریم به موارد متعددی از آن پرداخته است این مقاومت‌ها در پاره‌ای موارد فردی و در پاره‌ای موارد جمعی بوده است. روایت قرآن کریم از مقاومت و مقاومتان همواره بر موفقیت آن اشاره دارد.

در دین اسلام و مکتب اهل بیت پیامبر صلوات‌الله و سلامه علیه، مقاومت تشریعی جایگاه بسیار رفیعی دارد. در قرآن کریم برای مقاومت گاهی از واژه «اذن» گاهی از واژه «حرض»، گاهی از واژه «درجه»، گاهی «کتب» استفاده شده در لسان پیامبر عظیم‌الشان هم نشان می‌دهد مقاومت ایشان و مومنان نقش بسیار بزرگی در استقرار و توسعه اسلام و برپایی «مدینه فاضله نبوی» داشته است. چنانچه در سوره‌های شورا و هود هم پیامبر بزرگوار و مومنان به «استقامت» دعوت شده و در سوره حمد که فاتحه الکتاب است هم مقاومت در قالب یک درخواست بنده از خدا (اهدنا الصراط المستقیم) آمده و مسلمانان مأمورند در نمازهای فریضه و مستحبی آن را قرائت کنند که یکی از سبب‌های آن توجه به همین آیه شریفه است.

مقاومت در دوره معاصر نسبت به دوره‌های پیشین وضع کامل تری پیدا کرد و این دو دلیل عمده داشت، یک دلیل آن تعمیق مذهب جوامع اسلامی - اعم از

شیعه و سنی - در پرتو گسترش مدارس دینی و نشر و توزیع کتب دینی بود و دلیل دیگر شدت عمل غربی‌ها علیه جوامع اسلامی و بخصوص آنچه در ماجرای فلسطین و فروپاشی عثمانی، تنها امپراتوری برجای مانده در جهان اسلام رخ داد. قرن بیستم از این حیث اکنده شد از جنبش‌های دین پایه و شریعتمدار که البته اکثر آن‌ها به دلایلی به نتیجه مطلوب نرسیدند اما این در کل جهان اسلام از آفریقا تا اندونزی جریان پیدا کرد. در همه این جنبش‌های مذهبی، مقاومت در برابر استیلای آمریکا و انگلیس بر ممالک اسلامی و چنگ اندازی آنها بر مقدرات و شئون مسلمانان و مقابله با استقرار و گسترش دولت یهودی در فلسطین به چشم می‌خورد.

اما در این میان یک مشکل اساسی هم وجود داشت که از حرارت این جنبش‌های مذهبی کم می‌کرد و گاهی سبب افول آن‌ها می‌شد و آن ناکامی در تامین هدف بود. این ناکامی‌ها البته دو دلیل عمده درونی و بیرونی داشت؛ از حیث درونی این جنبش‌ها تاب آوری لازم در برابر موج‌های مخالف نداشتند و از حیث بیرونی با جنبش‌های رقیب مواجه بودند که در پرتو گسترش دانشگاه‌های «غرب پایه» و تحت حمایت غربی‌ها دچار ضعف شده و در جوامع و مرجعیت مبارزاتی آن‌ها تفرقه ایجاد می‌کرد مثلاً در مصر به موازات جنبش مذهبی «اخوان المسلمین»، جنبش قومی - عربی تحت رهبری عبدالناصر وجود داشت که بخش زیادی از مخاطب اخوان را به سمت خود جلب می‌کرد. انقلاب اسلامی ایران که در نیمه دوم قرن ۱۴ هجری و پس از ناکامی جنبش‌های مذهبی و غیر مذهبی به وجود آمد توانست این نقیصه را رفع کند.

انقلاب ایران توانست هم برای غرب یک رقیب قدرتمند و غالب باشد و هم رقبای خود را پشت سر گذاشت و هم مانع نفوذ افکار انحرافی در درون خود شود. انقلاب اسلامی نه متجدد به معنای لیبرالیستی بود و نه سلفی به معنای تاریخی و ارتجاعی بود. انقلاب اسلامی یک خوانش مؤمنانه امروزی از اسلام و حکومت بود برپایی نوعی مدنیت اسلامی - مردمی را در دستور کار خود داشت. انقلاب و نظام برآمده از آن در عین آنکه بر میراث عظیم اسلامی متکی بود با مکتب اهل بیت علیهم السلام اجماعی که نمود سیاسی آن «ولایت» است تعریف شد. جمهوری اسلامی توانست با اعتقادات عمیق مردم و آمال‌های معنوی آنان یعنی حکومتی عدالت محور و معنویت گرا ممزوج گردد و در میان علاقه‌مندان خود شوری افکند و در این فضای شورانگیز ماندگار شود. هیچکدام از نهضت‌های دینی که به آن اشاره کردیم به اندازه انقلاب اسلامی در معرض دشمنی غرب قرار نگرفته بودند و هیچکدام از آن‌ها به اندازه انقلاب اسلامی با پدیده نفوذ و بدخواهان داخلی مواجه نبودند اما با این وجود انقلاب اسلامی توانست به همه این‌ها غلبه کند و تمدن مورد نظر خود را که دو بال «دین» و «مردم» داشت، تأسیس نماید در حالیکه جنبش‌های مذهبی دیگر در همان گام‌های اولیه دچار بحران شده و میدان را ترک کرده بودند. مهمترین دلیل آن این بود که انقلاب اسلامی با اتکا به مکتب اهل بیت پیامبر سلام الله علیه و آله راه غلبه بر شرایط سخت را پیدا کرد و به آن وفادار ماند.

انقلاب اسلامی بر مقاومت در برابر غرب و نظم و تمدن غربی و تعلیمات و زیست غربی تاکید کرد و در آن پایدار ماند و البته این مبارزه را خردمندان با

پرورش افکار توده‌ها و در صحنه نگه داشتن آن‌ها پیوند زد. جمهوری اسلامی سیاست‌های خود را متکبرانه و یکجانبه گرایانه بر مردم تحمیل نکرد و مثلاً با وجود آنکه «شریعتمدار» بود بر آراء مردم و انتخابات به‌عنوان یک «واجب شرعی» پای فشرد. حضرت امام خامنه‌ای - قدس سره - فرموده‌اند هیچ چیز به اندازه انتخابات در حفظ جمهوری اسلامی موثر نبوده است.

جمهوری اسلامی در عین اینکه بشدت مردمی بود، در پیگیری آرمان‌های اسلامی مثل آزادسازی فلسطین از اشغال رژیم غاصب اسرائیل و نیز آزادی جهان اسلام از سلطه غرب و ایجاد برادری اسلامی و وحدت مسلمین و پیگیری آموزه‌های شریعت تردیدی به خود راه نداد و در این راه با روش محبت‌آمیز، مردم را با خود در پیگیری آرمان‌های الهی همراه کرد. امروز ۴۸ سال از تأسیس جمهوری اسلامی گذشته و به نحو اعجاز گونه‌ای هواداران را مانند روز و سال اول در کنار خویش حفظ کرده و با آنان جنگ‌های پرشدت نظام استکباری - صهیونی را با پیروزی از سرگذرانده است.

بنیانگذار انقلاب اسلامی با نگاه به سلطه زیانبار غربی‌ها بر جوامع اسلامی، ضرورت مقابله با آن را در دستور کار خود قرار داده و مسلمانان را به آن دعوت کردند. امام آن را «صدور انقلاب» نامیدند. صدور انقلاب امام، صدور مقاومت در برابر نقشه‌های زیانبار آمریکایی - صهیونی بود که این مهم بدون مشارکت اجزاء امت اسلام ممکن نبوده و نیست به همین دلیل و برای جلوگیری از پیوستن امت به این هدف واجب متعالی، دشمنان اسلام و منحرفان امت، آن را مداخله در امور کشورها خواندند و حال آنکه

استخوان‌های مردم در کشورهای اسلامی در زیر مداخلات آمریکا و اسرائیل خرد شده بود. امام در حالی که زندگی بسیار زاهدانه‌ای داشت به جهاد فرا می‌خواند و خود را برای فدا شدن در راه آزادی جهان اسلام از سلطه جباران و طواغیت آماده کرده بود و هیچ طمعی به حکومت‌ها و سرزمین‌های مسلمانان نداشت.

بعد از امام هم همین سیره حسنه دنبال شد. انقلاب ایران در حالیکه در مواجهه با کفار غربی «اشداء» بود، همه ظرفیت خود را برای بهبود وضع امت به کار گرفت و حتی به اقدامات خصمانه کشورهای اسلامی علیه خود پاسخ نداد. با پایداری جمهوری اسلامی و مردم آن بر اصول خود و با تحقق «ایران قدرتمند»، ملت‌های منطقه جان گرفتند چرا که یک «نمونه موفق» سبب احیاء امید در میان آنان می‌شد. پیروزی ایران در جنگ تحمیلی ۸ ساله در حالی که در محاصره و در غربت بود، اولین تکان را به ملت‌ها در جهان اسلام داد کمالینکه اولین زنگ خطر را برای جبهه استکباری به صدا درآورد. رژیم اسرائیل از ترس تاثیر پیروزی ایران در جامعه لبنان، این کشور را به اشغال درآورد اما شعله‌های امیدی که در لبنان در پرتو پیروزی انقلاب اسلامی و پیروزی ایران در جنگ برافروخته شده بودند، ارتش مقتدر اسرائیل را با «شکست مطلق» مواجه نمود کمالینکه سبب شکل‌گیری جنبش‌های مذهبی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین شد. در این فضا، انقلاب اسلامی در پرتو تحولات به فرصت‌هایی دست یافت و با آن درخت تنومند مقاومت ضد استکبار و ضد صهیونیستی را آبیاری کرد. بعضی از این فرصت‌ها بدین قرار است:

- وجود اشغالگران و روش اشغالگرانه غربی‌ها در افغانستان و عراق سبب شعله ور شدن حساسیت ملت‌های مسلمان شد.
- پدید آمدن جنبش‌های امنیتی - ارتجاعی (نظیر داعش) که تحت الحمایه بودند، نگرانی زیادی در میان مسلمانان ایجاد کرد.
- جنبش‌هایی که در بعضی کشورهای اسلامی در واکنش به استیلای غرب سربرآورده بودند برای غلبه بر آن دست نیاز برادرانه به سوی ایران دراز کردند.
- سربرآوردن دولت‌های مقاومتی در عراق و یمن نیازمند حمایت در برابر غرب بودند.
- جنگ‌های پی در پی رژیم اسرائیل علیه مردم مظلوم فلسطین، ضرورت توانمندسازی آنان را ایجاب می‌کرد.
- پدید آمدن خیزش‌های بیداری اسلامی در کشورهای مسلمان تحت سلطه غرب، چشم‌ها را متوجه ایران کرد.
- آرمان‌گرایی مذهبی و انقلابی در منطقه غرب آسیا، انقلاب ایران را به‌عنوان جنبشی ناب (اسلام ناب محمدی) به حمایت فرا می‌خواند.
- تهدیدات مشترک که منشاء آمریکایی - صهیونی داشت، ضرورت تشکیل «جبهه واحد اسلامی» را سبب شد و در نهایت به دفاع همزمان و منطقه‌ای منجر گردید.
- برملا شدن نیت و کارکرد تفرقه آمیز جنبش‌های ارتجاعی، بر ضرورت شکل‌گیری جایگزین قابل اعتماد تاکید داشت.

این فرایند پرشکوه در یک دوره کوتاه - حدود دو دهه‌ای - طی شد و این در حالی بود که دشمنان اسلامی برای حفظ سلطه خود و ناامید کردن مردم منطقه از مقاومت در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ / ۱۳۸۱ تا ۲۰۱۵ / ۱۳۹۴ نه جنگ بزرگ راه انداخته و میلیون‌ها نفر را به شهادت رسانده یا مجروح کردند پس از آنهم در فاصله ۲۰۱۵/۱۳۹۴ تا ۲۰۲۵ چندین جنگ دیگر به راه انداختند که در کانون حملات آنان، جمهوری اسلامی بود. در نهایت این جنگ‌ها که عمدتاً در سکوت جهان اسلام بر جبهه مقاومت تحمیل گردید به نتیجه مدنظر آمریکا و رژیم غاصب اسرائیل نرسید. اما خروجی مقاومت بسیار باشکوه بود که بعضی از موارد آن بدین شرح است:

۱۴/۱- بازسازی امید در ملت‌های اسلامی - عربی، پس از یاس مطلق که بر اثر شکست‌های متعدد پیدا کرده بودند؛

۱۴/۲- ناتوان سازی آمریکا و رژیم اسرائیل در تحقق اهداف خائنانه خود

۱۴/۳- ابطال پروژه‌های آمریکایی صهیونی نظیر معامله قرن و عادی سازی روابط عربی - اسرائیلی

۱۴/۴- فراهم کردن مقدمات پاکسازی منطقه از سیطره غرب به گونه‌ای که آثار آن دیده می‌شود.

۱۴/۵- ایجاد مقدمات جایگاه بخشی به جهان اسلام در نظم در حال ظهور جهانی پس از غیبت و انزوای ۲۰۰ ساله

۱۴/۶- ایجاد شکاف در صفوف غربی‌ها و ازهم پاشیدن شیرازه وحدت آنان که در جنگ رمضان علنی شد.

۱۴/۷- تغییر نظم منطقه‌ای از نظمی نیابتی و اجاره‌ای و غرب پایه به نظمی ملت پایه و درون زا

۱۴/۸- ایجاد پارادایم (ساختار) همکاری درون اسلامی به جای پارادایم وابستگی و هزینه پردازی

۱۴/۹- منفعل سازی بازوان منطقه‌ای نظام سلطه آمریکایی - صهیونی

۱۴/۱۰- افشا شدن چهره منافقان امت اسلامی - عربی

۱۴/۱۱- عطف توجه به مسئله فلسطین و برسازی آن به عنوان مهمترین مسئله منطقه

۱۴/۱۲- توانمندسازی دفاعی بسیاری از دولت‌های اسلامی (آسیایی و آفریقایی)

۱۴/۱۳- خشتی سازی جنبش‌های افراطی تجزیه طلب و ایمن سازی منطقه از این روند خطرناک

۱۴/۱۴- احیاء ارزش‌های قرآنی و اسلامی و تبدیل آن به رستاخیز بزرگ دینی

۱۴/۱۵- پی ریزی مقدمات احیاء تمدن جهان اسلام در قالب تمدن نوین اسلامی

۱۴/۱۶- پی ریزی مناسبات مبتنی بر برادری اسلامی در منطقه

۱۴/۱۷- ایجاد یک سد دفاعی برای حمایت از اقلیت‌های مسلمان (نظیر بوسنی و میانمار)

منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمدعلی کوشا، نشر نی، چاپ اول، ۱۴۰۳
- نهج البلاغه، ابن حزم اندلسی، علی ابن احمد، «الفصل فی الملل و النحل»، قاهره، مکتب الخانجی، قاهره، ۲۰۱۴
- الزبیدی، مرتضی، «تاج العروس» ج ۱۰، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۴
- ابن عبد ربّه، «العقد الفرید» ج ۲، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۷
- ابن مکرم بن علی، محمد، «لسان العرب» ج ۱۰، دارصادر، بیروت، ۱۴۱۴ هـ.ق
- الحسینی العاملی، محمد، «اثنی عشریه فی المواعظ العدیدیه»، مکتبه المصطفوی، قم، ۱۳۸۰
- آریانپور کاشانی، عباس، «فرهنگ کامل انگلیسی- فارسی» ج ۵، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۹۰
- امینی، عبدالحسین، «شهداء الفضیله»، دارالشهاب، قم، ۱۳۸۲
- بدوی، عبدالرحمن، «شطحیات الصوفیه، تاریخ تصوف اسلامی»، ترجمه محمدرضا افتخارزاده، انتشارات افراز، تهران، ۱۳۸۹
- بحرانی، عبدالله، «عوالم العلوم»، موسسه انتشارات الامام المهدی، قم، ۱۳۸۷
- جوادی آملی، عبدالله، «نسبت دین و دنیا»، موسسه اسراء، قم، ۱۳۹۵
- حرانی، ابن شعبه، «تحف العقول»، به تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۸۰

- حیدر، اسد، «امام صادق و مذاهب اهل سنت» ج ۷، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۹۲
- خوانساری، سید محمدباقر، «روضات الجنات» ج ۴، مکتبه اسماعیلیان، تهران، ۱۳۷۵
- زاهدی، محمدهادی، «رساله حقوق»، انتشارات جمکران، قم، ۱۴۰۵
- شیخ آقابزرگ تهرانی، «الذریعه الی تصانیف الشیعه» ج ۲۳، انتشارات دارالاضواء، بیروت، ۱۹۹۵
- شیخ صدوق، ابوجعفر محمدابن علی، «علل الشرایع» ج ۱، ترجمه سیدمحمدجواد ذهبی تهرانی، نشر مومنین، قم، ۱۳۸۰
- شیخ صدوق، ابوجعفر محمدابن علی، «معانی الاخبار»، به تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۰
- ضیاءالدین الریس، محمد، «النظریات السیاسیه فی الاسلام»، نشر تنویر، قاهره، ۱۹۸۹
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، «المیزان» ج ۵، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۰
- سنی بک، عبدالغنی، «الخلافه و سلطه الامه»، با مقدمه نصر حامد ابوزید، دارالنشر للنشر و التوضیع، قاهره، ۱۹۹۵
- فیروزآبادی، محمدابن یعقوب، «القاموس المحیط» ج ۳، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه.ق

- محقق حلی، جعفر ابن حسن، «جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام»، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۸
- مقدس اردبیلی، احمد ابن محمد «حدیقه الشیعه» ج ۱، تصحیح صادق حسن‌زاده، نشر انصاریان، قم، ۱۳۷۲
- میرچا الیاده، «فرهنگ و دین، مجموعه مقالات، جدا انگاری دین و دنیا»، بی تا
- نجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی، «رجال نجاشی»، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۸۰
- نعیمی ذاکر، مقصود، «نامه به مالک اشتر»، انتشارات لک لک، ۱۴۰۰
- Oxford Advanced Learners dictionary